



صَدِّكَ كَلِمَةً فَصِيحًا

مولیٰ امیرالمؤمنین علیہ صلوات اللہ علیہ الملک الامین

درباب مختار از جہم انحضرت

لذا عمدة علماء کاشف اسرار معانی کلمات اسلام

آقای حاج شیخ محمد تقی

بحسن ترتیب و جود تہذیب شرح صد کلمہ آنحضرت

فرموده و بر عموم و خصوص اہل علم و فنبر

مراجعة آن لازم است

از انتشارات

کتاب فروشی علمیہ اسلامیہ

تهران خیابان ناصر خسرو

حق طبع از روی این نسخه محفوظ است



صَدِّكَ كُلِّهِ فِصًّا

مولی امیر المؤمنین علیہ صلوات الله الملك الامین

در باب مختار از حکم المختصر تست

لذا عمده لیسار کاشف اسرار معانی کلیات اسلام

آقای حاج شیخ عباس قمی ره

با حسن ترتیب و اجود و تحف زینب شرح صد کلیه المختصر را

فرموده و بر عموم و خصوص اسل علم و نبر

مراجعه بآن لازم است

از انتشارات

کتاب فروشی علمیه اسلامیه

تهران خیابان ناصر خسرو

حق طبع از روی این نسخه محفوظ است

هَذَا خَيْرٌ مِّنْ بَلَاغَةٍ

وَقَدْ كُنْتُ جَامِعَةً

٨١٣٤٥

١٣٤٥

٥٣٦٥

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين بارئ الخلائق أجمعين والصلاة والسلام
على من أُرْسِلَ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ وَوُعِثَ لِيَتَمِّمَ مَكَارِمَ خَلْقِ
الْمُؤْمِنِينَ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ الطَّيِّبِينَ

و بعد چنین گوید این فقیر فی بضاعت عباس بن محمد رضا القمی ختم الله
لها با کسبی و التواضع که گوی نیست که بهتر بنده عباس است که کوی و حسن
دل نهان و در کوش خود آنرا آفرینان و خلقی زیاده کارها و حکم بالف و در ربان
و جوهر فاضله است که از معدود بلاغات و مشیر فصاحت اکبر آیت الله

و باب دیدن علم جناب رسالت پناه می سیدنا و مولانا الامام امیر المؤمنین
علیه من القیامات و ایتمات عدد و الایتمناهی اخذ و القاط شده باشد
لَا اَنَّ كَلَامَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكَلَامُ الَّذِي عَلَيْهِ مِثْقَلٌ مِنْ
الْعِلْمِ الْإِلَهِيِّ وَفِيهِ عِبْقَةٌ مِنَ الْكَلَامِ النَّبَوِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
و من در چند سال قبل بشر کلمات قصار آنحضرت را که در باب اخراج البلاغات

جمع کردم بترقیب صرف بختی و مختصر شرحی باندازه بضاعت خود بر آن نوشتم تا در این
ایام که بغیض زیارت یکی از دوستان قدیمی خود نال شدم بخاطر مر رسید که صد گله از این
امانت شریفه انتخاب کنم و آنرا هدیه آنجناب نمایم .

فَقَدْ رَوَى عَنْ النَّبِيِّ مَا أَهْدَى الْمُسْلِمَ لِأَخِيهِ هَدًى أَفْضَلَ
مِنْ كُلِّهِ حِكْمَةً تَزِيدُهُ هُدًى أَوْ نَزْدَةً عَنْ رَدًى
لاجرم این صد گله را جمع نمودم و بفارسی مختصر شرحی بر آن نمودم و غالباً در ذیل کلمات
یکی دو کلام از کلمات حکیمانه که غالب آنها از خود اخذ گشت ذکر نمودم و هر جا بجا
یکی دو سه شعرا از اشعار عربیه یا فارسیه بجا شدم تا همد کس از آن انتفاع ببرد امید که
فیضش تمام و ذخیره این هم بزم کثیر الاثام گردد .

فَقَدْ هَوَّاهُ وَتَهَاسَبَكُمُ بِالْفَنَاءِ وَبِأَكْبَرِ بَاحِثَةٍ وَمَا تَوْفِيقِي
بِإِلَهِ عَالَمِينَ وَتَوَكَّلْ عَلَى إِلَهِهِ أَتَيْتَ

اینکه تا که در این روزگار از این کتاب به دست خود که مشهور است در میان کثرت از حکمت و معرفت
بر آن که در این کتاب به دست خود که مشهور است در میان کثرت از حکمت و معرفت
فقد روى عن النبي ما أهدي المسلم لأخيه هدًى أفضل من كل
لاجرم این صد گله را جمع نمودم و بفارسی مختصر شرحی بر آن نمودم و غالباً در ذیل کلمات
یکی دو کلام از کلمات حکیمانه که غالب آنها از خود اخذ گشت ذکر نمودم و هر جا بجا
یکی دو سه شعرا از اشعار عربیه یا فارسیه بجا شدم تا همد کس از آن انتفاع ببرد امید که
فیضش تمام و ذخیره این هم بزم کثیر الاثام گردد .
فقد هَوَّاهُ وَتَهَاسَبَكُمُ بِالْفَنَاءِ وَبِأَكْبَرِ بَاحِثَةٍ وَمَا تَوْفِيقِي
بِإِلَهِ عَالَمِينَ وَتَوَكَّلْ عَلَى إِلَهِهِ أَتَيْتَ
اینکه تا که در این روزگار از این کتاب به دست خود که مشهور است در میان کثرت از حکمت و معرفت
بر آن که در این کتاب به دست خود که مشهور است در میان کثرت از حکمت و معرفت

تجزیه طامس نکالت اما قرین الخی فی الصبر وکان فی فعل الآیات .
بقیه در صفحه بعد

یعنی حضرت صادق (ع) فرمود بعضی اصحاب فرمودند که مطلع مروان دوست خود را بر سر خود مگر بر آن ستر که اگر مطلع شود بر آن دشمن تو ضرر رساند تو چه کنی گاه شود که دوست دشمن گردد روزی و از اینجا اخذ کرده سعدی که گفته هر آن ستر یک داری باد وستان در میان من و چه دانی که وقتی دشمن گردند و هر یک که توانی باد دشمنان کن باشد که روزی دوست گردند

أَحْسِنُوا فِي حَقِّبِ غَيْرِكُمْ تَحْفَظُوا فِي حَقِّبِ كُمْ
 یا ای کسانی که کنید در عقب و نسل دیگران تا مراعات شما شود و نسل شما بدان آبرو عزیزین که اگر آنچه در دنیا است بعنوان قرض و عکاف است چه بسیار مشاهیر و اعیان شده که سائیکه ظلم کردند بر مردمان ظلم شما کرد با حقاب ایشان چنانکه خراب کرد خانه های مرد مرا خراب کردند خانه او را و بکذا بکس بیبری مال مسلمان و چه حالت ببرند بآنکه فریاد بر آری که صلی فی نیست ممکن بد نصرت مردم شده که فرزند خویشیت بر آید تباه
 اندر مرده را سایه بر سر فکس خدایش بنفشان و خدایش بکن اگر باب را سایه رفت از سرش تو در سایه خویشیت پرورش
 بحال دل خشان و سر مگر که روزی تو دشتی با منی مگر فرود ماندگان را درون شاد کن ز روز فرود ماند که یاد کن
 أَحْصِ الشَّرَّ مِنْ صَدِّ وَغَيْرِهِ بِقَلْبِهِ وَرِصْدُكَ (کفر)
 قطع و دور کن شر بدی را از سینه غیر خود بکن آن از سینه خود

کلمه نهم دهم

این کلمه شریفه دو معنی دارد یکی آنکه در دل خود قصد بدی بر مردمان ممکن نماند
نیز برای تو نیست بد کند چه آنکه دل بدل راه دارد . دوم آنکه اگر خواستی نمی
مکن تو در مردم تاثیر کند و دست از شر و عمل بد خود بردارند اول خود را ملاحظه کن
اگر آن عمل در تو میباشد از خود دور کن تا موقوفه تو تاثیر کند و مردمان کار بد را ترک

کنند
فَإِنَّ الْمَوْعِظَةَ إِذَا أَخْرَجْتَ مِنَ الْقَلْبِ خَلَّتْ فِي الْقَلْبِ
وَإِذَا أَخْرَجْتَ مِنْ حَجَرِ اللِّسَانِ لَمْ تَبْجَاوِ الْأَذَانِ
یعنی همیشه موعظه از دل بیرون نشود و جل در دل شود و در آن اثر نکند و هر گاه از
جهت زبان باشد از گوشها تجاوز نکند حاصل آنکه

تا بگفتار خود عمل کنی هیچ درد گیران اثر نکند

کلمه نهم اذ اذن الله عبداً حطرت عليه العلم
چون رسول و پست سازد خدا تعالی بنده را در میان خلقان بواسطه عدم سلب

او در طریق فرمان حرام کند بر او علم را و از این نعمت عظمی او را محروم فرماید
شَكَوْتُ إِلَى وَكِيعٍ سَوِيحْظِي فَأَرَادَنِي إِلَى تَرْكِ الْمَسْئَلَةِ

وَعَلَّاهُ بَابُ الْعِلْمِ فَضْلٌ وَفَضْلُ اللَّهِ لَا يُؤْتَاهُ عَمَلٌ

کلمه ششم اذ اتم العقل نقص الكلام
چون تمام و کامل شد عقل مرد نقصان یافت کلام او زیرا که کمال عقل بسبب

قال يا ليت شعري اتي شي اذكر من فاته العلم بل اتي شي فات من ادرك العلم

ضبط قوامی بزیاده استعمال آنهاست بمقتضی آراء محموده و موزون کردن فعل و قول
خود است میزان اعتبار و چون در اینجا کلفت و شرایط بسیار است لاجرم تکلیف
کم شود بخلاف آنکه اگر تسخیر سخن گوید. نظامی گفته :

لاف از سخن چو در توان زد آن خشت بود که پرتوان زد
ولهذا فرموده اند که هرگاه دیدید مردی را که سکوت بسیار کند و از مردم فرار نماید
بسوی او روید که تفتی حکمت میکند. نظم

تامل کنان در خطا و صواب به از اثر خایان حاضر جواب
کمال است در نفس انسان سخن تو خود را بجفت از رسوا کن
کم آواز هرگز بسنی نخل جوی مست بهتر که یکوده گل
از حضرت باقر العلوم ع روایت که فرمود جز این نیست که شیعیان و دوستان
ما زبانهای ایشان لال است و فی الحدیث

سَلَامَةُ الْإِنْسَانِ فِي حِفْظِ اللِّسَانِ

یعنی سلامت آدمی در نگهداشتن زبان او است (شعر)

مجال سخن تانیسابی گوی چه میدان نیانی نمدار گوی
گویی و منه تا توانی قدم زانه از پیرون و زاندازه کم
(کلید هفتم)

إِذَا قَدَرْتَ عَلَىٰ عَدْوِكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْ شُكْرِ الْإِقْدَةِ عَلَيْهِ

هرگاه قدرت یافتی برو دشمن خود عفو کن از تقصیر او و قرار بده عفو از او را شکرانه آنکه

او تسلط یافتی

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى

یعنی حق تعالی فرموده که عفو و بخشیدن شانزدن بهتر است بر سزاکاری و درایت شده که عفو و گذشت زیاد میکند مگر عزت را پس گذشت کنید تا خداوند شما را عزیز گرداند و حکما گفته اند که گناه بر چند بزرگتر است فضیلت عفو کننده بیشتر است و نیز امیر المؤمنین (ع) فرموده

أَوْلَى النَّاسِ بِالْعَفْوِ أَفْذَرُهُمْ عَلَى الْعُقُوبَةِ

یعنی سزاوارترین مردمان عفو آنکس است که قدرش بر عقوبت کردن بیشتر باشد

بدنی را بدی سهل باشد جزا اگر مردی احسن الی من است

(کلمه نهم)

إِذَا وَصَلَتْ إِلَيْكُمْ أَطْرَافُ الْيَتِيمِ فَلَا تَقْطَعُوا أَعْصَاهُمْ بِإِقْبَالِكُمْ

چنین رسیده بشما طرفهای یتیمی پس مرمانید یعنی منقطع نسازید پایان آن یتیم را یتیمی شکرگزاری و بجزای آن (بدانکه) بجزای آن نعمت یعنی نشان بخشش نعمتم و شاد و پیروزان و صرف کردن آنرا در مصرفی منعم بآن را ضعیف باشد از صفات خبیثه و باهش شقاوت آدمی است در عقبی و موجب مرمان و سلب نعمت است و در دنیا

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَنْ كُفِّرَتْ عَنْكُمْ

عَذَابِي لَشَدِيدٌ

۱- اطراف طایفه و جمیع طرف بحسب طایفه است آن حال نباشد و جمیع طرف باید از اطراف بخورانی

اگر شکر گزارید بر آینه زیاده می رسد البته شمار او اگر کفران ورزید و ناسپاسی کنید همانا -
عذاب من سخت است

اگر شکر کردی بدین ملک مال به مالی و ملکی رسی بیسزدال
نه خود خوانده در کتاب مجید که در شکر نعمت بود بر مزید
و در کتاب گلستان است که اجل کائنات از روی ظواهر آدمیت و اذل موجودات
سگ و باغیان خردمندان سگ حقشناس به از آدمی ناسپاس
سگی را قلعه ای بر گز فراموش نگر و در گزنی صد نوبتش سنگ
و گر عری نوازی سفید ایرا باندک چیزی آید با تو در جنگ
(کلام سوم)

اِذَا قُضِيَ اَمْرٌ اَفْقَعْ فِيْهِ فَاِنَّ شِدَّةَ تَوْقِيْدِ اعْظَمُ مِمَّا تَخَافُوْنَ^(۱)
چون قضی از کاری پس واقع شو در آن کار به ناسخی حذر کردن و خود را کجا بدین
از آن امر خوف بزرگتر است از آنچه می ترسی از آن زیرا که بیم بلا و فکر در خلاصی
از آن اصعب است از وقوع در آن بسبب طول زمان خوف و مستغرق شدن
مگر در بدیهات و امثال آن و این نسبت با مهورات و نیویه است و الا بلا نافی
نست و قی آن بر انصاف آنچنانکه متوقفست
(کلام سوم)

اَنْتَ سَيِّدُ الرِّزْقِ بِالْصَّدَقَةِ وَمَنْ اَيُّقَنَ بِالْخَلْفِ جَادَ بِالْعِيْثَةِ
(قال رحمه الله) کسی که به صدقه مال بر آید نانی خود

طلب کنید فردا آمدن روزی را بصدقه دادن

يَا أَيُّهَا اللَّهُ تَعَالَى وَمَنْ قَدَّرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَلْيَنْفِقْ مَا آتَاهُ اللَّهُ
وهمیکه تعیین کند که عوض آنچه میدهد جایش میآید جو انفرادی خواهد کرد و در عطا کردن زیر کار
میداند بدل این عطا باو میرسد در دنیا و عقیبتی وَاللَّهِ أَشَارِعٌ فِي قَوْلِهِ
تَنْزِيلُ الْمَعُونَةِ عَلَى قَدْرِ الْمُؤْنَةِ

یعنی همین معنی اشاره نموده آنحضرت که فرموده فردا میآید یاری دادن بقدر مؤنه
کسانی بار و هم فرموده إِذَا أَمَلَقْتُمْ فَتَاجِرُوا اللَّهَ بِالْصَّدَقَةِ
چون در ویش و فیترا کشید تجارت کنید با خدا تعالی بدادن صدقه فان الله یجری
المصدقین

کلمه یازدهم أَشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى

شریفترین اقام غنی و توانگری ترک متنا و آرزو ماست زیرا که آن لازم
قاعتست و قاعت مستلزم غنی بدلیل القاعه کنز لا یفنی قاعت کفی است که
مقام نمیشود. کلمه دوازدهم إِضَاعَةُ الْفُرْصَةِ غُضَّةٌ
ضیاع کردن اوقات فرصت و فراغت را به بیکاری و کسالت باعث فحشه و

و کسی که تنگدست گرفته شد بر او روزی اولی پس باید اتفاق کند از آنچه داده او را خدایا. نقلست است که جناب امیرالمؤمنین
سقایت تخی فرمود در عرض یکایه از خویش آنرا برایش دست فرودان و نان بخشد چون خواست بر آن اظهار نماید که ساقی
بر در خانه آمد آنحضرت انش را بسال داد و شب گرسنه خوابید - شاعر عرب گفته و چه خوب گفته

جاء بالقرص من لاه جنسیه و عاف البقعام و بر سوخت . قاعاد القرص المیزه علیه القصر من الغرض الکرام کوب

انده است در آنوقت که فرصت از دست رفته و کار گذشته است پس حائل
آنست که اوقات فراغ خود را عینیت شمرد و بگذارد که بخود از دستش برود و بفرست
المثل : انهم زوال الفرص فانها تمر حصر السحاب یعنی در مثلت که
عینیت بشمرید فرصت را چه آنکه زمان فرصت میگذرد مانند گذشتن ابر (۱)

تا تو انستم ندانستم چه سود
چونکه دانستم توانستم نبود
وفي الحديث من ساوى يومه فهو مغبون (۲)

چنانچه طاعت امروز گیر
که فردا جوانی نیاید رسی
قضا روزگاری ز من در بود
که هر روزش از پی شب در بود
من آنروز را قدر نشناختم
بدانستم اکنون که در باختم
بقفت بدادم ز دست یک
چه چاره کنون جز تنیم بجاک
چشیت در آمد بروی شب
شبست روز شد دیده بر کن خواب
کنون کوش کاب از کمر گذشت
نه وقتی که سیلابت از سر گذشت
مکن عمر ضایع با فوس و حیف
که فرصت غریز است و الوقت ضیف (۳)

کلمه سیزدهم
الانحجاب بمنع من الازدياد

یعنی بخشش کرد قرص نان خود را در حالتی که سبزه های ناز عینیتش از دستش میبرد و کمر است داشت از خوردن طعام
ملاحظه سائل آنکه اگر سبزه بود پس چون قرص نان میکند و او در عرض قرص خود رشید باسان بر گشت و قرض میدهد که بکس
نمده است . ۱- قال العزاقصر من ان تعلم کل ما یحس بکس حلقه فقل لا یعلم الا الله فالله . ۲- قال یابن ادم انما
انت ایاهم مجردة فاذا مضی یوم مضی بضعک . ۳- قال (ع) الفرص سرية العنوت بطیة العبود .

عجب و خودپسندی منع میکند از زیاده کردن هنر چرا که کسیکه تصور کرد کمال -
 هنر برادر خود و آنکه بغایت قصوای آن هنر رسیده دیگر در پی از دیاد و تکمیل آن بر
 نیاید و بان حال میماند بهمین معنی است نیز کلام آنحضرت
 عَجَبُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ أَحَدُ حُسَادِ عَقْلِهِ یعنی عیب آدمی بنفس خود یک
 از دشمنان عقل اوست (۱)

بچشم کسان در نپاید کسی	که از خود بزرگی نماید بسی
مگو تا بچویند شکرت هزار	چه خود گفتی از کس توقع مدار
بزرگان نکرند در خود نگاه	خدایم از خویشتن مینمونه
پایازد آن بهیز جمله پوست	که پنداشت چون پشمغزی دروست

پس کسی که طالب کمال و از دیاد هنر است باید خود را همیشه ناقص ببیند و در
 تحصیل کمال بر آید و الا ناقص خواهد ماند. چه خوب گفته شیخ سعدی در این مقام

یکی قطره باران ز ابری چکید	خجل شد چه پنهانی دریا بدید
که بجائی که دریاست من جمیتم	گر او هست حقا که من میستم
چه خود را بچشم حقارت بدید	صدف در کنارش همچو جان پرید
سپهرش بجائی رسانید کار	که شد نامور لؤلؤش هوار
بلندی از آن یافت کان پست	در غیبتی کوفت تا هست شد

۱- قال ۱، المتواضع كالوعدة يجمع فيها قطرة و قطر غيرة و المتكبر كالزبوة لا تدر عليها قطرة و لا قطر غيرة.

۲- قال ۲، آياك دصد مجلس فانه مجلس قلعة.

کلمه ۱۴: الْحَجْرُ الثَّانِي مِنْ عَجَزٍ عَنْ اِكْتِسَابِ الْاُخْوَانِ وَاعْجَزَ مِنْهُ
 مَنْ ضَيَّعَ مَنْ ظَفَرِيهِ مِنْهُمْ عَاجِزٌ زَيْنُ مَرْدَمِ كَسِي سَتِ كِه عَاجِزٌ نَاشِدِ
 از بدست آوردن برادران و عاجز تر از این کس اکنی است که ضایع کرد و از
 دست داد و آندوست و برادریر که بدست داشت. روایتی که حضرت رسول (ص)
 از قتل جعفر بن ابیطالب بگریست و فرمود (المراء کثیر باخیه) یکی از دانیان گفته که برنگ
 خبر موت یکی از برادران من من میرسد گو یا که عضوی از من ساقط میگردد و قال (لش)
 اَخَالَه اَخَالَه اِنْ مِنْ لَآ اَخَالَه كَسَاعِ إِلَى اَلْهَبِ اَنْ يَغْبِرَ سِلَاحِ
 وَ اِنْ اَبْنِ عَمِ الْقَوْمِ فَاَعْلَمُ جَهَنَّمَ ۱۱) فَهَلْ يَهْضُمُ الْبَازِي غَيْرَ حَاجِجِ
 پس شایسته است که انسان دوستان خود را از دوست ندهد مخصوص دوستان قدیمی
 و ابناء پدر خود را (۲)

قَالَ اَيُّرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَوْدَّةُ الْاَبَاءِ قَرَابَةُ بَنِي الْاَبْنَاءِ وَ عَمِ
 النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثَلَاثُ يَطْفِينُ نَوْرَ الْعَبْدِ مِنْ قَطْعِ اَوْ ذِي اَبِيهِ
 وَ غَيْرِ شَيْبَةٍ وَ رَقَعَ بَصَرُهُ فِي الْحَجْرِ اِنْ مِنْ غَيْرِ اَنْ يُوْذَنَ لَهُ
 یعنی رسول خدا فرمود سچیز است که خاموش نمید نور آدمی را یکی آنکه شخص قطع
 کند دوستان پدرش را یعنی دوستی با ایشان را ببرد و دیگر آنکه تغییر دهد سقید

۱- تبخیر قیاسی و در طبع سابق حاجت میجو نیست - شعرائی

۲- قال (لش) احتیاج القربیة الى المودة و لا احتیاج المودة الى القربیة

۳- قال (لش) من كرم الامانة على نفسه من زمانه و حسنه الى اوطانه و حفظ قديم اخوانه

سوی خود را از پیری سیم آنکه بلند کند چشم خود را و نظر آنکند در حجره ما و خانه ما بدون آنکه ما دون باشد در دایمت که حضرت صادق ع افضل بن بسیار را دوست میداشت و غیره و افضل از اصحاب پدر نیست و من دوست میدارم که شخص اصحاب پدرش را دوست بدارد (کلمه یا نزد هم)

اغْقِلُوا الْخَبْرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلٌ رِعَايَةٌ لَا عَقْلٌ رِوَايَةٌ فَإِنَّ رِوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَرِعَايَتُهُ قَلِيلٌ

در یاد چیز را چون بشنوی از او باریافتن رعایت^(۱) که آن تدبیر در فهم معنی است ز دریافتن روایت که مجرد نقل لفظ باشد بدون تدبیر معنی آن مانند قرائت قرآن اگر مردمان همان را و بیان علم بیاورند و مراعات کنندگان آن کم فرموده اند حدیث تدبیر خیر من الف تدبیر یعنی یک حدیث که بعضی بدانند معنی آن را کمترین است از هزار حدیث که روایت آن کنی و معنی آنرا ندانی

آنچه علی الاذن و الاذن قد آبله چشم پرورش بر خوار گشاید از آنکه از کار و درخت و گیاه و حیوانات از دور تا آنکه بنام و چشم پرورش و تحقیق آن کنی و اگر نه خوشتر و نشوئی هرگز و همیشه سبب است چشم و طبعی زندگی کنی زیرا که طبیعت دنیا مشوب است بکاره و من و الذی ترضی سبب باده کلها کیست آنچنان کسی که به پیوسته تو تمام شوی و طبیعت او را (شعر)

تخل چو زهرت نماید نخست ولی شهید گردد چو در طبع رست

۱- و گفت معنی سخن در نگارداشتن از عقل نمودن و مناسب است

شنیدم که وقتی سحرگاه عید زکریا آمد برون بایزید
یکی طشت خاکسترش بی خبر فرو ریختش از سرالی بسرا
همی گفت ژولیده دستار و کف دست سبزه مالان برود
که ای نفس من در خور آتشم ز خاکستری روی درسم گشتم
بزرگان نکردند در خود نگاه خدایی از خویش بن خواه
طریقت جز این نیست درویش را که انگذه دارد تن خویش را

کلمه هفتم
أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ مَا أَنْكَرَ هَتْ نَفْسَكَ عَلَيْهِ
بهترین عملها آن عملی است که نفس بآن میل نداشته باشد و باکراه و اجبار بدارد
او را بر آن مانند قیام لیل در هوای سرد و روزه در هوای گرم و بکذا بهین معنی است
أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْسَنُهَا یعنی افضل عملها آن عملی است که مشتاق بر
نفس زیادتر باشد سعدی گفته بزرگوار پرسیدم از معنی این حدیث
أَخَذِي عَذْوَةَ نَفْسِي مِنَ الْبَيْنِ جَنَيْتُكَ گفت بچشم آنکه بر آن
که بروی احسان کنی دوست گردی بگر نفس را که هر چند مدارا پیش کنی مخالفت
زیاده کند (شعر)

فرشته خوی شود آونی کم خوردن و گز خوردن چو بجام بیوفتد چو جاد
مرا و هر که بر آری میطع امر تو شد خلاف نفس که فرمان بد چو یافت ترا

کلمه هجدهم
أَفْضَلُ الزُّهْدِ اخْتِائُ الزُّهْدِ

نافضترین زهد که اعراض است از متاع دنیا پنهان داشتن آنست از اطلاع

مردم تا دور باشد از فحاطه سمع و ریاضه آنکه جهر بعبادت و زهد است کسبت
که از ریاضه سالم بماند گویند مضور مردی را دید و افس بیاب خود در حالیکه در میا
پیشانیش آثار سجده است گفت تو بطمع مال بر در خانه من ایستاده با آنکه
در میان جبهه تو چنین درمی است بریغ حاجب کجاست بی چنین است لکن
در همت قلب است (سهر)

کلید در و دوزخ است آن نما که بر چشم مردم گزاری در از
اگر خبر بگویم و سجده است بد و دوزخ نشاند سجده است
ریاضت کش از بهر نام و غرور که طبل نمی رارود با کف دور
کلمه نور و رسم اکبر القیب آن یقین ما فیک مثله
بزرگترین عیب تو آنست که عیب کنی مردم را بچیزیکه مثل آن در تو باشد بمان
ای عزیز من که عیبجوی مردم کردن از علامات نباشد نفس و ناست طبع
و عیبناک بودنت چه بر رسیداری طالب اظهار عیوب مردمست و در
حدیث نبویست که هر که ظاهر کند عمل ناشایست کسیر امثل آنست که خود بجا آورد
و تجربه ثابتست که هر که بنام عیبجوی مردم نهاد ایشانش را رسوا کرد و خود را
بی اعتماد پس احمق آنست که خود ببنام عیب آلوده و سر تا پای معصیت
فرود گرفته چشم از عیوب خود پوشیده و زبان بعیوب مردم گشوده
همه حال عیب خویشتر اند طعنه بر عیب دیگران چه زنند

مکن عیب خلق را بخرد و مند فاش بعیب خود از خلق مشغول باش
منز عیب خلق ای فرومایه پیش که حیثیت فرو و زدن عیب خویش
گرفتم که خود هستی از عیب پاک تعنت مکن بر من عیب ناک

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ نَظَرَ فِي غُيُوبِ غَيْرِهِ فَأَنكَرَهَا
ثَمَّ رَضِيَهَا لِنَفْسِهِ قَدْ لِكَ الْأَخْوَ بَعْثُهُ يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى (ع)
فرمود که هر که نظر کند در عیبهای دیگران و زشت شمرد و پسندد از ایشان و بکن
از خودش انقباض را پسندد چنین کس عینِ احمقست وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بَعْدَ خَيْرِ آيَاتِهِ عَنْ مُحَاسِنِهِ وَ
جَعَلَ مَسَاقِيدهَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَكَرِهَهُ مُحَالَةً الْمَرْضِي عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ
بطرف بستانش گفته شدی دو پنجم داو شیخ سرور دی
یکی بر عیب مردم دیده گشت دوم بر مزین کن از خود پسندی

(کلمه بیستم)

الْأَوَانُ مِنَ الْبَلَاءِ الْفَاقَةُ وَأَشَدُّ مِنَ الْفَاقَةِ مَرَضُ الْبَدَنِ فِي
أَشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ الْأَوَانُ مِنَ النِّعَمِ سَعَةُ الْمَالِ
وَأَفْضَلُ مِنَ سَعَةِ الْمَالِ صِحَّةُ الْبَدَنِ وَأَفْضَلُ مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ نَقْوُ الْقَلْبِ

۱- قال امیر المؤمنین (ع) الاثر اربعون مساوی الناس ویرکون حاسنهم کما یتبع الذباب الموضع الفاسد من الحسد
ویرک الصبح . ۲- قال (ع) من عاب نفسه فقد رغب في نفسه ومن عاب كريه فقد وضع نفسه . وقال (ع) لا
تسبني العيب في العلانية وانت صدق في السر .

همانا از جمله بلا و محن فقیری و پیمیزیست و سخت تر از فقری بیماری بدست و سخت تر از بیماری بدن بیماری دل است و همانا از جمله نعمتها فراخی مالست و بهتر از فراخی مال صحت بدن و افضل از صحت بدن پرهیزکاری دل است از در اول

قَالَ تَعَالَى يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ
(کلمه نبیت و سبت دهم)

إِنَّ لِلَّهِ مَلَكَائِدَ فِي كُلِّ يَوْمٍ لِدُّوا اللَّوْثَ وَابْتَوُا الْخَرَابَ وَاجْتَمَعُوا لِلْهَنَاءِ
همانا از برای خداست فرشته ای که ندا میکند در هر روزی که بزرگاید از برای -
مردن و بنگنید از برای خراب گشتن و جمع کنید از برای فانی شدن یعنی
عاقبت زایدن و بنا کردن و جمع نمودن مردن و خراب شدن و فاسد گشتن است

وَقَدْ أَخَذَ الشَّاعِرُ فِي قَوْلِهِ

قَلِيلٌ عُثْرُنَا فِي دَارِ دُنْيَا وَنَحْنُ جُنَا إِلَى بَيْتِ التَّرَابِ
لَهُ مَلَكٌ يُنَادِي كُلَّ يَوْمٍ لِدُّوا اللَّوْثَ وَابْتَوُا الْخَرَابَ

(سعدی)

دریغ که بمیب بسی روزگار	بروید کل و بشکفتد نو بهار
بسی تیر و دیماه و ارد بهیشت	بیاید که ما خاک باشیم و خشت
تفرخ کنان بر هوای و هوس	گدشتیم بر خاک بسیار گس
کسانیکه از ما غیب اندر اند	بیانید بر خاک ما بگذرند
پس از ما بسی کل و بد بوستان	نشینند با یکدیگر دوستان

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَصْدَقُ كَلِمَةٍ قَالَهَا الْعَرَبُ
كَلِمَةُ لَبِيدٍ الْأَكْلُ شَيْءٌ مَا خَلَا اللَّهُ بَاطِلٌ وَكُلُّ نَعِيمٍ لَا خَالَةَ زَائِلٌ
یعنی رسول خدا را، فرمود که راست ترین کلمه که عرب گفته قول لبید شاعر است
که گفته بد آنکه بر چیزی سواي حق تعالی ناپیروز فانی خواهد شد و هر نعمتی آخر الامر زایل
و بر طرف خواهد شد (کلمه طبیعت و دویم)

إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ قُلٌ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ إِلَّا وَاشْتَكَ مِنْهُمْ
اگر نبوده باشی حلیم و بردبار پس بتجلف خود را بر بردباری بردار پس بدستی
کست کسی که شبیه سازد و خود را بگروهی گمراخته نزدیک شود که باشد از ایشان
و این مطلب موافق تجربه و عیانست که هر که متعلق با خلاق قومی شود و از ادب
ایشان اخذ کند کم کم از ایشان شود چنانچه مشاهد شده که اعراب ساکن بادیه
و مردمان قروی و بیابان نشین مدتی که ساکن در شهر و بلد شدند و محالطه با
اهل شهر کردند بعد از زمانی شبیه بساکنان بلد شوند و طبیعت ایشان برگردد
بلکه بالاتر از این مشاهده میشود که حیوانات وحشی مانند یاز و تازی بخوا
ریاضت و انس با آدمی طبیعت قدیم خود را فراموش می کنند و طبیعت
دیگر پیدا می نمایند حتی آنکه نقل شده که عضد الدوله دیلمی ره شیرازی داشت
که آنهارا تعلیم کرده بودند که مثل تازی با آنها صحبت میکرد و این از عجایبست
زیرا که شیران حیوانات از انس با انسان کلام طبیعت و سقویم
إِنَّ مَعَ كُلِّ إِنْسَانٍ مَلَكَيْنِ يَحْفَظَانِهِ فَإِذَا جَاءَ الْقَدَرُ خَلَّيَا بَيْنَهُ

وَبَنَّتْهُ وَإِنْ أَلَا جَلَّ جَنَّةُ حَصِيَّةً هَمانا باهر انسانی دو ملک موکلت
که نگهداری میکنند آنرا پس چون باید تقدیر او بگذرانند او را با تقدیر او دیگر
نگهداری از او ننمایند و بدرتیکه اجل یعنی تدتیکه برای انسان تعیین شده که باید تا
آن مدت باقی باشد سرسیت استوار و همین معنی است قول آنجناب (کفی با-
لاجل حارساً) در روایتی که بر درج آنحضرت نقش بود :

ای یوچی من الموت افتر یوم لم یقدر ام یوم قدر
یوم لم یقدر لا خشی الوغی یوم قدر لا یغنی الحذر

کلامیت و چهارم (۱)

أَوْضَعَ الْعِلْمُ مَا وَقَفَ عَلَى اللِّسَانِ أَرْفَعَهُ مَا ظَهَرَ فِي الْجَوَارِحِ وَالْأَذْكَانِ
پست ترین علم انعلم است که بایستد بر زبان و نمودی نشود بل و بالاترین علم آنست که
ظاهر شود آثار او در جوارح و ارکان حاصل آنکه علم با عقل نیست و در دو خوبست و اما
علمی که مجرد لفظه لسان باشد و عقلی با آن نباشد ناقص است بلکه ناهشود سبب
اغوی جابلان گردد و سبب آنکه گویند این حرفها که این عالم نگوید اگر واقع دارد
چرا خودش بان عمل نمینماید.

لَوْ كَانَ فِي الْعِلْمِ مِنْ غَيْرِ النَّفْسِ شَرَفٌ لَكَانَ أَشْرَفَ كُلِّ النَّاسِ أَلَيْسَ
وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ مَنْ عَمِلَ وَالْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ
فَإِنْ أَجَابَ وَإِلَّا آرَتْكَ

یعنی علی علیه السلام فرمود که علم بویسته است با عمل پس هر که علم پیدا کرد و عمل هم
 بگذرد و علم آواز میکند عمل را پس اگر جواب داد علم میماند و اگر نه کوچ و رحلت میکند
 علم چند آنکه بیشتر خوانی چون عمل در توفیق نادانی
 ز محقق بودند و نشنیدند چهار پائی بر او کتابی چند
 آن تخی مقرر آنچه علم و خبر که بر او سیزست یا دتر
 (کلام حبیب و حکیم)

أَوَّلُ يَوْضُوحِ الْحَقِّ مَنْ عَلَيْهِ أَنَّ النَّاسَ أَتَصَارُّ عَلَى أَنْجَائِهِمْ
 اولی عوضی که حاصل میشود تخصی بر دو بار به سبب حملش است که مردمان یاری کنند
 اویند بر نادانان و آن کسی که بر او سفاهت و خیروی کرده و این مطلب موافق
 تجربه است بهین معنی است قول آنجناب و با حکم قرن التفتیه یختر الانصار علیه
 یعنی بسبب علم کردن از نادان بسیاری کند برای خود یاری کنندگان بر آن را
 گویند الا شیروان از ابو ذر می پرسید که علم چیست گفت علم نمک است
 که چون حروف آنرا بر گردانند طبع شود چنانکه هیچ طعامی بدون آن طبع مزه ندهد
 هیچ خلقتی بی علم جمال نیاید.

بر که ز بهرت و شهرت ز بخشش	تا تو گویم که حبیب غایت علم
بر که سگلت ز نذر بخشش	کم مباش از درخت سایه فلک
هیچ کسان کریم ز ز بخشش	بر که خبر شدت جگر بخشش

کلامیت و نظم و سبک

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَحْلُمُ غِطَاءُ سَائِرِ وَالْعَقْلُ حُسَامٌ بَاتِرٌ قَاسِرٌ خَلَلٌ
خَلَقَكَ بِحُلُمَاتِكَ وَقَائِلٌ هُوَاكَ بِعَقْلِكَ

یعنی امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که حلم پوشش سترگنده است و عقل تشنه
برنده است پس پوشان رخه خلق خود را حلم خود و قاتل کن با هوای و هوس خود و
عقل خود (کلامیت و سبک)

أَهْلُ الدُّنْيَا كَرَكِبٍ لَيْسَ أَرْبَابُهُمْ وَهَمٌّ نَبَا

اهل اینجهان مانند کاروانینند که میسرند ایشان را و حال آنکه ایشان هستند در دنیا
کران یعنی هر چه از عمر ایشان میگذرد با خرت نزدیک میشوند و ایشان قاتل از کار
آخرتند و آنکه که منزل قبر میرسد از خواب بیدار میشوند مانند کسی که در کشتی
نشسته اند و تجمیل سیر می کنند و هیچ لغفت نمیشوند.

ای دریده استین یوسفان کرک بر خیزی از این خواب گران
گشته کرگان بر کی خوابی تو میدارند از غضب اعضا تو
باش تا از خواب بیدار گشته و نشاء خود گرفته است گشته

و نیز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند که دنیا غفلت است
آبجیل یعنی نفس در آن است و قاصی از سبک و سبک است.

ای که چرخ در شست و در شوی گران چرخ در و دیاری
خشت بالین کور یا داور ای که سر در کنر حبس بالی
خفتت زیر خاک خواهد بود ای که در جاده خواب سنجابی

نادراین گله گو سفیدی هست نشیند اجل ز قصابی
 دست و پایی بزن بچاره و جبهه که عجب در میان غرقابی
 کی دعای تو مستجاب شود که بیک روی در دو محرابی
 بدری نیماز توان رفت جز بستمغری و اوای
 کلمه بیست و هفتم یَنْشِ الزَّادُ إِلَى الْمَعَادِ الْعُذْوانُ عَلَى الْعِبَادِ
 بدو شایسته برای سفر آنسرای ستم کردن بر بندگان خدای بد آنکه با جمیع
 طوایف عالم ظلم قبیح و از همه معاصی اعظم است و در کتاب الهی واحادیث
 اهل بیت رسالت پناهی دهم عظیم و تهدید شدید بر آن شده و در حدیث است
 که (الظلم ظلمات یوم القیمة) یعنی ظلم ظلمتها و تاریکیهای روز قیامتست
 تقو بر چنان ملک و دولت بُو که لعنت بر او قیامت بود
 نماز ستمکار بد روزگار بماند بر او لعنت کردگار
 لب تشنگی مظلوم را گویند که دندان ظالم بخوابند کند
 سخاوتی که فقیرین کنند از پست بخوابش تا بد گوید کس است
 خبری است که ظلم و جور در یکجا است بدتر است در نزد خدا از شخصیت سال گناه
 که از ظلم و جور بدتر است از ظلم و جور بدتر است از ظلم و جور بدتر است از ظلم و جور بدتر است
 که هرگز نیارد گزینان را اگر بد کنی چشم نیکی مدار
 که گندم ستانی بوقت درو بنده ارم ای در خزان کشته بخور

رطب نادر و چوب خرزبره بار چه تخم افکنی بر همان چشم دار

(کلامیت و هشتم)

الْبَخْلُ جَامِعٌ لِّسَاوِي الْجُبُوبِ وَهُوَ زَامٌ يُقَادُّ بِهِ إِلَى كُلِّ سَوْءٍ

صفت نخل جامع بدیهیات و معاریست که کشید شود بسبب ادبوی هر بدی و این مطلب مسلم و تجربت و یکیکه مراجه کند کتب اخلاق خواهد داشت که بسیار از ذایل از توابع حکمت قال أبو جعفر عليه السلام المواقفات ثلث شخ مطاع وهوى متبع

وإنجاب المرء بنفسه

یعنی حضرت باقوع، فرمود که هلاک کننده گان سه چیز است یکی نخل یا هر صیقه اطاعت آن شود و دیگر هوی و هوس که دنبال آن گرفته شود و سیم عجب کردن و نازیدن آدمی بنفس خود

وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَمْسٌ هُنَّ كَمَا أَقُولُ لَيْسَتْ لِبَخْلٍ رَاحَةٌ وَلَا لِحَسَدٍ لَذَّةٌ وَلَا لِمُلُولٍ وِفَاءٌ وَلَا لِكُنْ أَبِ مَرْوَةَ وَلَا لِبُؤْسِ فِئَةٍ

یعنی حضرت صادق فرمود پنج چیز است که چنانست که من میگویم نیست از برای بخیل راحت و نه از برای حسود لذت و نه از برای پادشاهان و فاء و نه از برای دروغگو مردت و آدمی و بزرگ نمیشود شخص بقیه بخیر و (۱) و آیات و اخبار در

نذمت نخل بسیار است و بس است در نذمت آن هیچ بخشنده را در عالم دوست نیامد و مردم حتی اولادش از او ستفزد و اهل عیالش پیوسته

چشم برکش گشاده اند که در غزایش جامه های کهن بدرزند و لباس نواز خرد و سیاه
چینی بربند چه بزرگان گفته اند سیم بخیل از خاک دقتی بیرون آید که او در خاک رود

بخیل تو انگر بدینار و سیم طلسمی است بالای گنجی مقیم
و بخیل را بعد از مرگ کسی یا نکنند چه هر کس را که در زندگی او نانش بخزند در مردگی نانش

نزند پس بخیل بچاره در دنیا خوار و در عقبی گرفتار است. کلمه طبیعت و سیم
تَوَقُّوا الْبِرَّ فِي آوَلِهِ وَنَلْقَوْهُ فِي آخِرِهِ فَإِنَّهُ يَفْعَلُ فِي الْأَبْدَانِ كَعَمَلِهِ

فِي الْأَشْيَاءِ آوَلُهُ يُحْرِقُ وَآخِرُهُ يَبُورِقُ
نگه دارید خود را از سر مار اول آن که او از فصل پاییز باشد و اخذ قبول کند

سر مار در آخر آن که او ایل فصل بھار باشد چه آنکه سر ما تا اثر می کند در بدن ما همچنان
تأثیر میکند در خشت او لش میسوزاند و بر گهارا میریزاند و آخرش بر گهارا سبزی

کند و میرویاند و قریب بهین کلمات شریفه از رسو خدا (۳) نیز نقل شده و منظم آورده
کلمت پیغمبر باصحاب کبار تن میوشانید از باد بهار

کلا نچ بابرک درختان می کند باتن و جان شما آن می کند
و ستر این مطلب آنست که طبیعت مرگ دارد و در مع طبیعت حیوة را بعلاوه

آنکه بدن که در تابستان بمرغ حادث کرده تا گمان سرمای زمستان بر او
دارد میشود و مسام و باغ را می بندد و امراض مانند سرفه و زکام و امثال آنها

در بدن پیدا میشود مثل آنکه اگر کسی از جای بسیار گرم یک دفعه بجای سرد منتقل شود
۱- طبیعت مرگ سرد و خشک است و طبیعت حیوة گرم و تر است چنانکه معلوم است.

و اما چون از زمستان منقل شود به بهار بسبب آنکه عادت برمای بسیار -
 کرده از سردی اعتدال ربیعی ضرری نمی بیند بلکه نشاط در او حاصل میشود
 کلمه سی ام ثَمَرَةُ الْفَقْرِ بِطِ النَّدَامَةِ وَ ثَمَرَةُ الْخَيْرِ السَّلَامَةُ (۱۱)
 فایده تفسیر در کارها و اوضاع خرم در آنها پیشانی و ندامت است و فایده احتیاط
 در امور سلامت و خرم عبارتست از دور اندیشی و پیش بینی کردن در
 امور و فراهم کردن کارهای خود و استراحت از غلغل آن بقدر امکان
 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الظُّفْرُ بِالْخَفَرِ وَالْخَفَرُ بِالْجَالَةِ الرَّايِ وَالرَّايُ
 بِتَضْيِيقِ الْأَسْرَارِ یعنی امیر المؤمنین (ع) فرموده که ظفر با خفرا و خفرا با جاله الرای و الرای
 و خرم مقرونست بچولان دادن رای و اندیشه و رای مقرونست بفتح کردن
 اسرار و بگشودن آنها .

و قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ النَّبِيِّ تَكُونُ السَّلَامَةُ مَعَ
 الْحِكْمَةِ تَكُونُ النَّدَامَةُ وَ تَكُونُ الْإِسْرَارُ تَكُونُ الْفَقْرُ وَ تَكُونُ الْخَيْرُ
 فِي تَجَنُّبِ بَيْنِهِ یعنی حضرت صادق (ع) فرموده است که سلامت در کنار حکمت
 است و ندامت در کنار خفرا است و اسرار در کنار چولان دادن رای است و خرم در کنار
 خفاست و در کنار پنهان کردن اسرار است .

نزداد تاتی و تاتی در کارها	کسی در قفسی که در رای نشاند
و تاتی بسیار بگشود	که اندر تاتی زبان آساید

۱- قال (ع) خرم من لم يشغل البطر بالخير عن الحق للعاقبة والتم باحسان و حسن الخيرة لغيرها .

کلمه ۳۱ انجبر الغصب فی الدار و هن علی خرابها

بودن سنگ منسوب در سرای کرواست بر خرابی آن سرای این مطلب
شاهد و عیانست و محتاج نقل حکایت پیشینان نیست هر لسی که مرجع
کند بر مان خود و رفتار غاصبین و ظالمین و هاجت کار آنها را بدقت بگوید
این مطلب بر او معلوم خواهد شد و عبرت خواهد گرفت

قال علیه السلام البغی الخرم مدو الملوك

بسی بر نیاید که بنیاد خود	بجدا آنکه نبند و بنیاد بد
خرابی کند مرد بشیر زن	نه چند آنکه آه و سیه زن
چراغی که سیه زنی بر فروخت	بسی دیده باشی که شهری بسوزد

و از اینجست است که سلطان محمود غزنوی میفرمود که من از سیه شیر مردان اقتدر
نمیرسم که از دو کپیر زنمان

چون که ظلم دارد آن یوسف	که باشد و عای بدش و وفا
خزای که بفرین کند است	نحوه باش تا بدنگر گشت
میان بر او اوست کرد کار	میان بر او اوست کرد کار

(کلمه سی و دوم)

انما اصابه اللوم فی رایحه کة و لو فی اهل التفات

حکمت شده زنست پس فرا گیر حکمت را و اگر نه از اهل تفات باشد
پس برگاه کلام از حکمت یا نصیحت موعظتی از کسی شنیدی آنرا در یافت

مکن و اگر چه گویند آن منافق یا مشرک باشد
 قَالُوا أَنْظِرْ لِي مَا قَالَ وَلَا تَنْظُرْ لِي مَنْ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ كَلِمَةُ الْحِكْمَةِ ضَالَّةٌ كُلِّ حَكِيمٍ ^{یعنی کلمه حکمت گمشده}
 هر حکیمی است از بود و زهر حکیم نفیست که فرمود من از هر چیزی صفت
 نیک او را اخذ نمودم حتی از سگ و کرب و خوگ و غراب گفتند از سگ
 چه آموختی گفت الفت او را با صاحب خود و وفاء او پرسیدند از غراب
 چه آموختی گفت شدت اهر از و حذر او را گفتند از خوگ چه گرفتی گفت بکوره ^(۱)
 او را در حواج خود پرسیدند از کرب چه آموختی فرمود حسن نغمه و خلق اراد را در ^{مستطیله}

(کلمه سی و ستویم)

خَالِطُوا النَّاسَ مُخَالِطَةً إِنْ مُتُّمْ مَعَهُ أَبْكُوا عَلَيْكُمْ وَإِنْ عِشْتُمْ
 حَقَّ إِلَيْكُمْ چنان بگو معاشرت و مخالطه کنید با مردمان که اگر میرید در
 اشغال بچینید بر شما بجهت خوشتر قاری و مکارم اخلاق شما و اگر زنده باشید
 میل کنند بسوی شما و اشتیاق ملاقات شما داشته باشند پس بجا نبریزین

منه دل بر این دولت بخورند	بد و د دل خلق خود را مسوز
چنان زی که ذکرش تحسین کند	چو مرد می نه بر کورت لغزین کند
خرابی و بدنامی آمد ز جور	بزرگان رسند این سحر از جور
بد نیک چون برد می بگذر	همان به که نامت به نیکی برزد

روایت شده که حسن بن صالح نصف علم است و مداراة یا مردم نصف عقل است و میانه روی در معیشت نصف مؤنه است

رَبِّ عَزَّ وَجَلَّ اَذَلَّهُ خُلُقُهُ وَذَلِيلَ اَعَزَّهُ خُلُقُهُ یعنی علی علیه السلام فرمود بسا عزیز است که خوار گردد و ارا خلق او و بسا ذلیل و خوار است که عزیز گردد ایند او را خلق او

(کلمه سی و چهارم)

اَلدُّنْيَا اِذَا رُمِيَ لَا دَارَ مَقَرٍّ وَ النَّاسُ فِيهَا رَجُلَانِ رَجُلٌ بَاعَ نَفْسَهُ فَاَوْثَقَهَا وَ رَجُلٌ اشْتَرَى نَفْسَهُ فَاَعْتَقَهَا دنیای سراسر ای گذشتگاه و رگداز آخرت است نه جای مکث کردن و اقامت نمودن و مردمان در دنیا دو - صنفند یکی آنکه فروخت نفس خود را بمتاع دنیا و هلاک ساخت او را در عقبه و دیگر آنکه خرید نفس خود را از دنیا بزیاد تقوی و آزاد ساخت او را از بند های دنیا و هلاکت عقبی

(کلمه سی و پنجم) رَأَى الشَّيْخُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ جَلَدِي الْعُلَامِ

اندیشه پیر دانا دوست تر است نزد من از جلدات و مردانگی نوجوان توانا زیرا که رأی پیر صاحب تدبیر صادر میشود از روی عقل و تجربه و آن سبب اصلاح فتنه بلکه موجب اطفاء بسیاری از فتن است بخلاف جلدات نوجوان که غالباً مبستنی است بر تعثر و القاء نفس در امور محکمه که سبب اشغال نار حرب و هلاک جمعی شود لهذا ابو طیب گفته .

الرأى قبل شجاعة الشجعان هو اول وهى المحل الثانی

فاذاهما اجتماعا نفس حرة بلغت من العبداء كل مكان
زیر پیر کس بر گرد که کار آزموده بود ساکن
در اندینا دروین زیبای جوانان شمشیر و پیران بر
جوانان پیل افکن شیر گیر ندانند دستان روباه پیر

(کلیسی و ششم)

رَبِّ مُسْتَقْبِلَ يَوْمٍ مَا لَيْسَ بِسَدِيدٍ بَرُّهُ وَمَغْبُوطٍ فِي أَوَّلِ لَيْلَةٍ قَامَتْ
بِوَاكِبِهِ فِي آخِرِهِ لِسَاكِبِكِهِ اسْتِقْبَالَ كُنْتَهُ اسْتِ رُوْزِرِ كَمْ نَيْسَتْ
كُنْتَهُ بَرَّانِ رُوْزِ عِنِّيْ اَنْزُوْزِ رَايَايَا نَغِيْرِهِ وِلِسَاكِبِكِهِ دَرِ اَوَّلِ شَبِّ كَحَالِ
اَوْ غِبْطِهِ وَرَشْكٍ مِيْرُوْنَدُوْ رَاخِرِ شَبِّ بَرَّ خَا سَمْتُهُ كَرِيْ كُنْتَهُ كَانِ اَوْ غَرَضِ نَيْسِ
اِنْخَوْبِ خَفْلَتِ وَحَدَمِ اَخْرَارِ كِيْوَهُ وِنِيَا اسْتِ

کَم سَالِمِ صِيحَّتِ بَرَّ بَغْتِ وَقَالَ عَمْدِيْ بِالْبَاخِ
اَمْسِيْ وَاَمْسَتْ عَمْدُهُ قَلْبُهُ وَاَصْبَحْتُ تَنْهَارِيْ النَّاكِبِ
طَبْعِيْ لِمَنْ كَانِ مَوَازِيْنُهُ يَوْمِ يَلَاغِيْ رُبَّ رَا حِمِيْ
شَخْصِيْ هِمَّ شَبِّ بَرَّ بِيَا كَرْتِ چُونِ صَبْحِ شَدُوْ مَرُوْ بِبَا رِيْ

قَالَ عَلِيٌّ السَّلَامُ لَا يَنْبَغِيْ لِلْعَبْدِ أَنْ يَتَّقِيَ خَلْقَهُ إِلَّا بِالْإِذْنِ
وَالْإِذْنِ يَنْبَغِيْ أَنْ يَتَّقِيَ إِذْ سَقَمَ وَبَنَاتُ رَاهُ غَيْبًا إِذَا فَقَرَ
يَعْنِيْ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُوْدُ كَمْ ثَنَائِهِ نَيْسَتْ اَدَمِيْ وَتَوْقِ بِيْدِ كُنْتَهُ

بد و خصلت سلامت و دولت چه آنکه درین سلامت و عافیت است
که تا کمان میسینے اورا که ناخوش گردید و هم می بینی تو آنکرا که درین غنّه
و ثروت بود که ناگاه فقیر گردید

کلمه سی و هشتم

رَسُوْلُكَ تَرْجُمَانُ عَقْلِكَ وَكِتَابُكَ اَبْلَغُ مَنْ يَنْطَلِقُ عَنْكَ
فرستاده تو از برای پیغام ترجمان عقل تو است و نامه تو بلیغ ترین کسی است
که سخن گوید از جانب تو چه بسا است پیغام برنده رسالت بخوای که باید و نیاید
او آنکند و کم و زیاد کند لاجرم خللی در پیغام وارد شود که گاهی شود سبب
بلا که فرستنده شود بخلاف نامه و فی معنی کلامه قول الشاعر :

تَجَرَّبَ اَوْ اَمَّا كُنْتَ فِي الْاَمْرِ سَلًا فَبَلِّغْ آرَاءَ الزَّجَالِ رَسُوْلُهُمَا
و رَوِّ وَفَكَّرْ فِي الْكِتَابِ فَاَتَمَّا بِاطْرَافِ اقْلَامِ الزَّجَالِ عَقْدُهُمَا (۱)

کلمه سی و هشتم

الرَّهْدُ حِكْمَةٌ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ اللهُ تَعَالَى لِكُلِّ اَنَا سَوْاعًا
مَا فَا تَكْفُرُوْا لَا تَفْرَحُوْا لِمَا اَنَا كُفْرُوْا مَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي لَمْ يَفْرَحْ
بِالْبَاقِي فَقَدْ اخَذَ الرَّهْدُ يَطْرَقِيْهِ

زهد مندرج است در میان دو کلمه از قرآن مجید و آن اینست که حق
سبحانه و تعالی فرموده تا اندوهناک نشوید از آنچه فوت شد از شما و شاد نگردید

۱- قال انا عا ثمانية اشیاء تدل على عقول اربابها الهدية والرسول والكتاب وقال لع انا ذلاردت
ان تحتم على كتاب فاعاد النظر في انما تحتم على عقولك

بآنچه عطا کرد و بشما و کسی که اندوختن نشد بر چیز گذشته و شاد نخست بآینده
پس محقق است که فراگرفت زهد را بر دو طرف آن و اخذ نمود تمام زهد
را و انحضرت در کاعذاین عباس مرقوم فرمود

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْمَرْءَ قَدْ بَسَّرَهُ ذَلِكَ مَا لَيْسَ يَكُنُ الْيَقُونُ وَ لَيْسَ يَكُنُ
مَا لَمْ يَكُنْ لِيَنْدِرْ كَهَ فَلَئِنْ سُرِرَ ذَلِكَ بِمَا لَيْسَ مِنْ أَمْرِكَ وَلَيْسَ كُنْ
أَسْفَلَ عَلَى مَا فَاتَ مِنْهَا وَ مَا لَيْسَ مِنْ دُنْيَاكَ فَلَا تَكْثِرْ بِهِ فِرْحًا
وَ مَا فَاتَكَ مِنْهَا فَلَا تَأْسَ عَلَيْهِ جَزَعًا وَلَكِنْ تَهَمَّكْ فِيهَا بِهَذَا الْمَوْتِ

یعنی بعد از حمد و صلوات بدان بدرستی که آدمی را سرور و خوشنود بسیار
یافتن چیزی که نبوده از او فوت شونده چه در قضای الهی تقدیر یافته بود که با
برسد و اندوهناک و بد حال میکند او را نیافتن چیزی که نبانوده او را که

آن کند و آنرا باید چه هم بکلم قضای الهی تقدیر آن برای او نشده بود
پس باید سرور و خوشحالی تو بآن چیزی باشد که از آخرت بدست
کنی و عزان و اندوه تو بآن چیزی باشد که از فوائد آخرت از تو فوت

شده الاجرم بدانچه از فوائد و منافع دنیاست آوری زیاد و خوشحالی
مباش و آنچه از تو فوت شده از آن پس از برای آن اندوختن و در
جزع مباش و اهتمام و اندوه تو در کاری باید که بعد از مرگ بکار آید

ابن عباس بعد از مطالعه این مکتوب شریف گفته که من بعد از کلمات
رسوخد از هیچ کلامی نفع نبردم مثل آنچه از این مکتوب نفع بردم.

(کلمه سی و نهم)

سَوْسُوا إِيْمَانَكُمْ بِالصَّدَقَةِ وَحَصِّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ وَادْفَعُوا
 آمَوَاجَ الْبَلَاءِ بِالِدُّعَاءِ ملک خود گردانید ایمان خود را یعنی حفظ آن
 نمایند بدرون صدقه و اسرار سازید اموال خود را از تلف شدن و دزد
 برون بدرون زکوة چه آنکه هیچ مالی تلف نخیشود و در صحر او دریا مگر به ندان
 زکوة دفع کنید موجهای دریای بلارابد عاجه آنکه دعا سپر بلا و سلاح متون
 است وَاللَّعْنَةُ يَرُدُّ الْبَلَاءَ وَقَدْ أَبْرَمَ إِبْرَاهِيمًا یعنی در حدیث
 است که دعا بر طرف میکند بلار او حال آنکه محکم شده باشد

کلمه چهلیم سَيِّئَةٌ تَسْوَأُكَ خَيْرٌ مِنْ حَسَنَةٍ تَجْهَبُكَ

گناه و سینه که ترا بد حال کند بجا آوردن آن و از آن پشیمان شوی بهتر
 است نزد خدا ایتقالی از حسنه و نیکوئی که عجب آرد ترا و آن بیایی چه آنکه
 بدامت بر سینه توبه و حاجی آنست بخلاف عجب رحمت که ملکست

وَفِي الْحَدِيثِ ثَلَاثُ مُهْلِكَاتٍ شَخْطُ مَطَاعٍ وَهَوَى مُتَّبَعٍ وَ
 انْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ یعنی سه خصلت هلاک کننده آدمی است :
 بخل یا حرصیکه اطاعت آن شود و هوس و هوس که دنبال آن گرفته شود
 و بان خواهشها عمل شود و عجب و ناز کردن آدمی بنفس خویش و در خبر
 است که دو نفر داخل مسجد شدند یکی عابد و دیگری فاسق چون از مسجد
 شدند فاسق از چند صدیقان بود و عابد از جمله فاسقان و سبب این بود که غا

داخل شد و بیاد خود میآید و در این فکر بود و فکر فاسق در پریشانی از گناه
و استغفار بود.

گمنگار اندیشه ناک از خدای بسی بهتر از عابد خود نمای
که آرزو بگر خون شد از سوز درد که این تکیه بر طاعت خویش کرد
بذانت در بارگاه غنی سرافکنی به زکری و سمن
بر این آستان عجز و مسکینیت به از طاعت و خوشی تن نیست

(کلام چهل و یکم)

شَتَّانَ بَيْنَ عَمَلَيْنِ عَمَلٌ نَذَّهَبَ لَذَّتُهُ وَتَبَقِيَ تَعَبُهُ وَعَمَلٌ
نَذَّهَبَ مَوْنُهُ وَتَبَقِيَ أَجْرُهُ چقدر دور است باین دو عمل یکی آن
عملی که برود لذت آن و بماند وزران و آنچه تابع آنست از شقاوت اخرویة
و دیگر آن عملی که برود رنج و تعب آن و بماند مزد و ثواب آن کلام ۴۲
شَرُّ الْأَخْوَانِ مَنْ تَكَلَّفَ لَهُ بِدْرَيْنِ بَرَادِرَانِ أَخْلَسَ اسْتِ كَتَفِ
کرده شود برای او چه آنکه بهترین برادران آنخل است که با او در مقام صفا
و انبساط باشد و آخر آنکه باید برای او تکلف کرد معلوم شود که برادر صفا
و صدق نیست کسی که چنین باشد شتر اخوانست رسو بخدا (۴۳) فرمود
الْمُؤْمِنُ سِيرَ الْمُؤْنَةِ عَنِ الْمُؤْنِ كَمْ مُؤْنَةٍ اسْتِ ابْنِ ابِي الْحَدِيدِ آورده که شخصی
میجان جناب سلمان رضی الله عنه شد سلمان فرمود که اگر نبود که رسو بخدا
نهی از تکلف فرموده تکلف میکردم برای تو پس نان و نمکی آورد میجان گفت

اگر سحری با ملک بود خوب بود سلمان مطهره خود را کرد گذاشت و سحر
خرید پس از صرف طعام میهمان گفت ای محمد که خدا ما را قانع گردانید
سلمان فرمود اگر قناعت بود مطهره بگردانید

کلام چهل و سیم **صِحَّةُ الْحَسَدِ مِنْ قِلَّةِ الْحَسَدِ**

صحت بدن و تندرستی از کمی حسد است زیرا که لازم حسد افراط غم و
و خرنسست در بدن و افراط آن موجب پشیمانی و هزال شود و حسود و خطا
از غم و اطمینان خالی نیست و پیوسته با تش حسد میوزد.

نحوه از غم آب شیرین خلق پیای رود آب تلخ خلق

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَقْلُ النَّاسِ لَذَّةُ الْحَسَدِ وَ
قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْحَسَدُ لَا يَسُودُ وَفِي الْمَثَلِ
كُنْ لِلْحَسَدِ حَسَدُهُ یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حسود
لذتش از مردم دیگر کمتر است و امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که حسود
سیادت و بزرگی پیدائی کند و در مثل است که بس است برای حسود و
دعا و شاعر

اصبر علی حسد احسود فان صبرک قائم کانت راکل نفسان لم تجدا ما کله

الاتا سخاوی بلا بر حسود که آن بخت برگشته خود در بلا
چه حاجت که باوی کنی که او را چنین دشمنی در قفاست

(کلام چهل و چهارم)

الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ وَالْحَجُّ جِهَادُ كُلِّ ضَعِيفٍ لِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ
 وَزَكَاةُ الْبَدَنِ الصِّيَامُ وَجِهَادُ الْمَرْئَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ
 نماز آنچه رسید که بان تقرب جوید هر بر هر چیز کاری و حج جهاد هر ضعیف است^(۱)
 و از برای هر چیزی زکوة است و زکوة بدن روزه است چه آنکه زکوة
 در مال مستلزم نقص آنست در ظاهر و نمو آنست در باطن همچنین روزه
 باعث کسوفه شهویه و غلبه قوای روحانیه و پاک شدن نفس است
 از کدورت شیطانی و جهاد زن نیکوئی معاشرت او باشد و هر ش است زیرا
 که لازمه آن جهاد کردن با نفس نافرمانست و در مقام و گردانیدن آنرا
 در اطاعت شوهر کما چیل و حیم  الطَّمْعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ
 طمع بندگی است پاینده زیرا که طمع مستلزم تقید و اطاعتست
 هر کسیر که محل طمعست ما و ام که طمع باقی باشد و نیز آنحضرت فرموده
 الطَّامِعُ فِي وَثَاقِ الذَّلِيلِ یعنی آدم طمعکار و در بند و لست است و از
 حکم جماعه است
 الطَّمْعُ فَقْرٌ حَاضِرٌ^(۲)

تغف و عش مراد لاک طامعاً فما قطع الاعناق الا المظامع
 قناعت کن ای نفس برانگی که سلطان و درویش بینی کی
 چرا پیش خسرو و بنواش رسد چه کیس و نهادهای طمع خسروست

۱- در روایت بسیار وارد است که حج جهاد ضعیفاست و ما نیم ضعیفا

۲- قال (ع) ما وضع احمدیه فی طعام احمد الا ذل

کلمه جمل و نیم ده و ششم

وگر خود پرستی شکم طبله کن
و نیز امیر المومنین ع فرمود

أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِيعِ

(سعدی)

یکه گریه در خانه زان بود	که پیوسته بهجور و بد حال بود
روان شد به نسرایی امیر	خلایمان سلطان زودش تیر
برون جبهت و خون از تنش میکید	همگفت از بهول جان میدید
که گر چشم از دست این تیرینا	من و کنج ویرانه سپهر زن
نیز ز عسل جهان من چشم خویش	و قناعت بخور بد و شاد خویش
خداوند از آن بندۀ خویش	که راضی بچشم خداوند نیست

کلمه ۴ عظم الخالق عندك يصغر الخلق في عينك

بزرگی آفریدگار تو کوچک میگردد اندر مخلوق را در دیده تو و در بعضی نسخ عظم به
صیغه امر اندر باب تفهیل است یعنی بزرگ گردان خالق را در نظر اعتبار
خود تا کوچک گرداند مخلوق را در چشم تو

چنین دارم از پیر و استده یاد	که بشویده سحر بعضی انجها و
بدر از فراتر سخن و دستخفت	سپهر را ملاست بگردند گفت
از آنکه که یارم کس خویش خواند	و گر با کسم آشنائی نماند
بخشش که تاقی جهانم نمود	و گر هر چه دیدم بخالم نمود

بصدق چنان بر نهادم قدم که بنیم جهان با جودش علم
و گیر با کسم در نیاید نفس که با او نماند و گر جای کس
گر از هستی خود خبر داشتی هر غلظت نیست پذیرا هستی

آورده اند که یکی از اهل عرفان گفتند فلانی زاهد است گفت در چه چیز
گفتند در دنیا گفت دنیا نزد حق تعالی بقدر پریشانی است پس چگونه اعتبار
توان کرد زبرد او و باید زهد در شئی موجود باشد و دنیا تر و من است
است و بشنیده است که در نیامدن دنیا در نظر آن عارف باین مرتبه
عظمت و جلال حق تعالی بوده در نظر او قل الله ثم در ثم

عجب داری از سالکان طریق که باشند در بحر معنی غریب
خود از ناله عشق باشند مست ز کوفتین بر یاد او شسته و دست
شب و روز در بحر سو و او روز ندانند ز آشفته شب ز روز
سحر که بگریند چنانکه آب فرو شویر اندر دیده شان کمال ترا

(نظر بر این معنی)

الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقِيرِ وَالشَّكْرُ زِينَةُ الْغَنِيِّ

عفت و بارساز عین فقر است و شکر زینت ثواب است

قَالُوا الْعِلْمُ يَنْتَهِي عَمَلٌ قَوْلُ الْبَاطِلِ وَالْغِنَى يَنْتَهِي عَمَلٌ جَبَلٌ عَاطِلٌ
یعنی بزرگان گفته اند که علم بطل قول باطل است و غنی بطل شکرگزاری
مثل کردن خالی از زینت و کلو بند است بدانکه عفت عبادت است

از مطیع شدن قوه شهویه قوه عاقله را تا آنچه را که امر فرماید متابعت کند و از آنچه که طغی کند اجتناب نماید و چقدر شایسته است از برای شخص فقیر که هفتاد و هفت روز نیت خود کند و قطع طمع از خلق نماید و الهائی را آنچه در دست ایشانست نگیرد و بگوید

ما آبروی فقر و قناعت نبیریم	بابا و شه بگوی که روزی مستقدرا
یکی را تب اندر صاحب دلان	کسی گفت شکر بخواد از فلان
بگفت اسی پیر طغی مرد غم	به از جور روی ترش برد غم
شکر عاقل از دست انحراف	که روی از بگتر بر او سر که کرد
کسیر که درج طمع در زشت	بنیاید کبس عجد و حیا کر زشت
توقع بر اندر بر مجلس است	بر آن از خودت تا نازد است


(کلمه چهل و هشتم)

يَسْتَدْنَاهِ السَّلَوةَ تَكُونُ الْفُرْجَةُ وَنَحْنُ تَضَائِقُ حَلَاةِ السَّلَوةِ
تَكُونُ الرِّخَاءُ نَسْرُوْا بِأَيِّ رَسِيدٍ نَحْنُ كَمَالِشِ اسْتِ وَنَسْرُوْا تَكُونُ
شماره آن مخلقه های بلا آسانیش است

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا
یعنی تنهائی فرموده که بدرستی که با دشواری آسانیست و باز فرموده که همانا با
دشواری آسانیست

وَقَالَ آمِبْ أَلْمُؤْمِنِينَ عَلَيْكُمُ الْإِنِّ لِلتَّكْبَاتِ غَايَاتُ لَا بُدَّ أَنْ تَنْهَى

إِنَّمَا إِذَا أَحْكَمَ عَلَى أَحَدٍ كَرَفَ طَائِلَهَا وَلَبَّيْهِ حَتَّى يَجُوزَ فَإِنَّ
إِغْمَالَ الْحَبْلَةِ فِيهَا عِنْدَ إِقْبَالِهَا زَائِدٌ فِي مَكْرُوهِهَا
یعنی امیر المومنین علیه السلام فرموده که همانا برای نکبتهای روزگار
نهایتی است که لابد و ناچار باید بان نهایت برسد پس هرگاه استوار و
محکم گردید بر یکی از شما با پست کند سر خود را از برای آن و صبر نماید تا بگذرد
همانا بکار بیرون جسد و تدبیر در آن در هنگامی که رد نموده است زیاد
میکنند و ر کرده آن

ایدل صبور باش و مخور خشم که عاقبت این شام سبج گردد و این شب سحر شود
کَلِمَةُ حَيْلٍ وَ نَحْمُ  عَيْبُكَ مَسْتُورٌ مَا اسْعَدَ بَعْدَكَ
عیب تو مستور و پوشیده است مادامی که یاری کند تو را بخت و طالع
بخلاف آنکه اگر بخت برگردد و طالع سرنگون شود محاسن حقیقی نیز عیب
محموب شود چنانچه آنحضرت نیز فرموده

إِذَا أَقْبَلَتْ الدُّنْيَا عَلَى أَحَدٍ أَعَارَتْهُ مَحَاسِنَ غَيْرِهِ وَإِذَا أَدْبَرَتْ
عَنْهُ سَلَتْهُ مَحَاسِنَ نَفْسِهِ یعنی چون روی نهاد و دنیا بر کسی وارد
میدهد با و نیکوئیهای دیگران را چون پشت گردانید از او میر باید از او
محاسن و نیکوئیهای بعضی او را. (۱)

گویند در ایامی که بر آنکه را بخت و طالع مساعد بود و رشید و راجی جعفر بن سحر

بر یکی قسم میخورد که او افصح است از قس بن ساعده و شجاعتر است از عمار
ابن طفیل و اکتب است (یعنی نویسنده تر است) از عبد الحمید (۲) و
سیاسی تر است از عمر بن الخطاب و خوش صورت تر است از مصعب بن
نزییر با آنکه جعفر خوش صورت نبود و افصح است (یعنی خیر خواه تر است)
برای من از حجاج برای عبد الملک و سخی تر است از عبد الله بن جعفر و
عقیف تر است از یوسف بن یعقوب و چون طالع ایشان سترگون
نماد را شکر شد حتی او صافی که در جعفر بود و کسی منکر آن نبود مانند کیاست
و سخاوت او حاصل آنکه مردم ابناء دنیا و طالب متاع این جهانند پس
در هر که یافته اند او را دوست دارند و برای او کمالات و مجاساتی نقل کنند
و از عیبهای او چشم پوشند بلکه عیبهای او چشم ایشان در نیاید چه
(چنین الرضا عن کل عیب کلینه) پس حال مردم دنیا پرست چنانست
که شاعر گفته

۲- این اشخاص در این اوصاف هر کدام معروف و ضرب المثل بوده اند و عبد الحمید شیخ مردان بن محمد
است که در کتابت و ادبیت مهارتی تمام داشته بخیر گفته اند تحت القاب بعد الحمید و تحت این الحمید ابن
ابو الفضل محمد بن حمید قتی معروفست با ادبیت و کمال که در علم فلسفه و نجوم و ادب و حدیث و تفسیرش بوده و او را صاحب
میگفتند و از اتباع اوست اسمعیل بن عباد که بلاخط مصاحبت او با ابن حمید او را صاحب بن عباد می گفتند
عبد الله است و نیز می گفتند قتی صاحب پیدا و سفر کرد چون مراجعت نمود گفتند بقدا در اینجا نمی گفتی
فی البلا و انی استادی البیاد.

دوستند آنکه از زمانه نوبخت و دشمنند آنکه از زمانه فتنه

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ النَّاسُ أَرْبَاءُ الدُّنْيَا وَلَا يَلَامُ
الرَّجُلَ عَلَى حُبِّ أُمَّهِ (کلمه پنجاه ام)

الْفَقِي الْأَكْبَرُ الْيَاسُ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ تو انحری بزرگتر و عظمای
اکبر بی نیاز نیست از آنچه که در دست مردم است بد آنکه استغفار و یأس از
مردم از جمله اوصاف شریفه و شرف مؤمنست و غنای حقیقی عبارت از آن
است روایتست که مردی اعرابی موعظه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
خواست آن سرور فرمود که هر وقت نماز میکنی نماز کسی کن که دنیا را وداع
کند زیرا که چه میدانی که نماز دیگر خواهی بود و چون سستی کنی سختی بگویی که
نباید عذر آنرا بخواهی و مأیوس باش از آنچه در دست مردم مانده است
و تمایز وی لعبد اللہ بن المبارک الزاهد

قد احبنا و استرحنا من غده و در و اح	و اتصلنا بامیر و وزیر و ذی سمسار
بغاف و کفاف و قوع و صلاح	و جانا الیاس متناحا الی ابواب النجاح
اگر و کاف و بدست و ذی نزع	یکی امیر و یکی وزیر نام سنج
بدان قدر که کفافش قندید	روی نان جوی از زیر مناس
مزار بار از آن به که از پی حشر	که رسیدی و برنا کسی سلام

(کلمه پنجاه و یکم)

الْفَقِيهِ كُلُّ الْفَقِيهِ مَنْ لَا يَقْطِرُ النَّاسُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ أَمْرُهُمْ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَكَفَرُوا مِنْهُمْ مِنْ مَكِيدِ اللَّهِ دَانَا دَامَ دَانَا كَسِي اسْتَكْ
 نُوْمِيْد نَكْرُوْدَانْد مردمان را از رحمت و آمرزش خدا و یوس نکر داند ایست نرا
 از راحت و آسایش از خدا و این نکر داند ایشان را از عقوبت و عذاب خدا
 پس بر حکیم آگاه لازمست که مرض بر نفسی را تشخیص نماید و بدوای مخصوص
 آن آنرا معالجه نماید پس کسی را که خوف غلبه کرده بر جاء معالجه نماید کسی را که
 امانی و رجایای کاذبه غلبه کرده و باین سبب دیگر گشته و روی بنگاه و معاصی
 آورده مانند اکثر مردمان او را بتنازیه خوف تأویب کند و هرگاه از وعد و وعید
 از وعید نیز حدیث کند و هرگاه وصف جنت نماید از جحیم نیز ذکر کند چنانچه در
 قرآن مجید برین ترغیب است با او ترهیب است و هر گجا بشا رقت بر آید
 باید از رقت و اگر وعد است مقابل او وعید است اگر خوف بر جحیم است
 باید القاب است اگر الا تقنطوا من رحمة الله است فلا یأمن مکر القبر است
 و بکذا چنانچه بر متاتل بصیر مخفی نیست و فی دعاء الاغتساح و ایتة فی کتب
 التوحید و التمسک فی توضیح الصفو و التمسک و التمسک فی توضیح
 التمسک و التمسک یعنی در دعای استسحاح است که من یقین و ابرم ای خدا که
 تو در مقام صفو و رحمت ارحم الراحمین میباشی و در مقام عذاب از هر سه
 عقوبت کندگان سخت تر میباشی .

کلنجاه و دیم قوت الحاجة أهون من طلبها الى غیر أهلها
 قوت شدن حاجت آسانتر است از طلب نمودن از غیر اهلش و طلب

معلومست که نرسیدن شخص ب حاجت خود بهتر است از طلب کردن آنرا از
مردمان انعام بی اصل و نشان زیرا که در آن طلب غالباً عدم وصول است -
ب حاجت و معذاموجب زیاده تی ذل سؤال است از ایشان و گاهی شود که چشم
زبانی نیز بان علاوه کنند و لهذا گفته اند الموت احلی من سؤال انعام پس شایسته
است که آدمی قانع و عاقل باشد و از اشتغال با انعام و تازنه بدولت سبید
کان و امثال ایشان حاجه بزداید.

محالست اگر سفته قارون شو	که طبع لیسیمش و گر کون شود
محالست در نفس مرد کریم	گرش زرن باشد چه نقصان
و گر خود نیابد جو اندونان	مراجش تو آنکس بود همچنان
اقسم بالله لمض النوى	و شرب ماء القلوب الماسه
احسن بالانسان من ذلته	و من سوال الاوجه الكاسه
واسعفن بالمدح من ذل الغنى	مغبطاً بالصفقة الراسه
طوبى لمن قضى ميزانه	یوم یلاقى ربه راجحه
حافظ آب رخ خود بر در بر سفته مرز	حاجت آن به که بر قاضی حاجت بریز
حکما فرموده اند اگر آب حیات بآبرو فروستند و ناسخ کردند بخت	به از زندگی بزدلت
برای نعمت دنیا که خاک بر سر آن	منه زمنت بر سفته بار بر گرد

(نظم)

بیک در دوز و نفوس نزدست و بماند ابد الذر عابر گردن
 کلمه پنجاه و سیوم **فِي تَقْلِبِ الْأَحْوَالِ عِلْمُ جَوَاهِرِ الرِّجَالِ**
 در گردش احوال چون انتقال از بندی بسته و از اقبال به اوبار و از غنی به فقیر
 و بکذا بعکس و همچنین در نزول شدائد و محن معلوم میشود جواهر مردمان چه
 گردش روزگار بمیزد بوی امتحانست که آنچه در کون آدمی است ظاهر میگردد
فَصْنَةُ الْأَمْتَحَانِ كَقِرْمِ الرِّجْلِ أَوْ مِثْلَانِ (۱)

بایام تا بر نیاید بے نشاید رسیدن بغور کس
 لا تَحْمَدَنَّ امْرَأَةً حَتَّى تَحْجَرَ بِهَا وَلَا تَذُمَّنَّ إِلَّا بِخَيْرٍ رِيبِ
 نه بر که بصورت نیکو است سیرت زیبا در اوست کار اندرون دار و نه پست
 (شهر)

توان شناخت بجز در شمال مرو که تا کجاش سیده است پایگاه علوم
 ولی زباطش امین مباحث و غره مشو که ثبت نفس نکر و بسا لها معلوم


(کلمه پنجاه و چهارم)

قَالَ الْعِيَالُ احْدًا يَسَارِينِ قَالَتُودُ نَصُفُ الْعَقْلِ وَالْأَمُّ نَصُفُ الْمَصْرَمِ
 کخی ابل و عیال یکی از دو تو آنکسیت در مال زیر که هر که را اندک باشد

۱- روت ام بانی بنت ایطالب (ع) عن النبی (ص) انه قال بانی علی الناس زمان اذا استعنت بامر
 الرجل حیر من ان تحاه فاذا الفته خیر من ان تحجبه و کون حیرة انظر کت السوال و یتم در اتم و تمیم بطور تم و تمیم
 نسوهم بیکون للزینف و یتم و یتم جاری مسکری لا تسلین الانصاری

عیال ادعایش او آسانتر باشد و معیشت او واسع چنانکه در کثرت مال حال بر این
منوالست و دوستی با مردم و حسن معاشرت با ایشان نصف عقل است یعنی
تصرف عقل عملی در تدبیر کار معاش و غم و اندوه نصف پیریت زیر که پیری با
سبب طبیعت و سن است یا بسبب امر خارجی که آن ترن و خوف باشد.

نخستندیم و غم سبب طبیعی پیری و حکیم از اسباب غم آفرینی است.

کلید پنجاه و پنجم  الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْقُذُ

قناعت که مایل در اسباب معاش باشد مالی است که فانی نمیشود و کجاست
که تمام نمیشود و قناعت فضیلتی است که همه فضائل بآن منوط بلکه راحت دنیا
آخرت بآن مربوطست.

سعدی گوید که ده آدمی از سفره بخورند و دوسگ بر لاشه بسر بزنند هر صحن بجان
مهر سخته است و قانع سیر. حکما گفته اند که درویشی بقناعت بهتر از توانگری

 بضاعت

کاسه چشم هر لیسان بر نشد	تا صدف قانع نشد بر در نشد
خبر مشهور است	عَنْ مَنْ قَنَعَ وَ ذَلَّ مَنْ طَمَعَ
فِيمَ أَتَاهُمُ شُجَّ الْبَحْرِ تَرْكِبُهُ	وَأَنْتَ يَحْيَى مِنْهَا مَضَّةُ الْوَشَلِ
مَلَكَ الْقَنَاعَةُ لَا تَخْشَى عَلَيْهِ وَلَا	يُجْتَاحُ فَيَرَى إِلَى الْأَنْصَارِ وَ الْخَوَلِ
تَرْجُو الْبَقَاءَ بَدَلِ الْأَثَابَاتِ لَهَا	فَلْ تَمَعْتَ نَظْلَ عُمَيْرٍ مُتَقِلٍّ

۱- یعنی عجز و پستی بخور در تنه در با وی نشین بر آن و حال آنکه کفایت میکند تو را از آن کمیدن آب اندکی

سعدی

قناعت تو اگر کند مرد را خبر کن هر یس جهانگرد را
 کسی سیرت آدمی ازش کرد که اول سگت نفس خاموش کرد
 مشو تابع نفس شهوت پرست که بر ساعتش قبله دیگر است
 چه سیراب خواهی شد از آب چو رازی از بهر برف آبرو
 مرد در پی هر چه دل خواهدت که نمکین تن نور جهان کا هدت
 کند مرد را نفس آواره خوار اگر پوشمندی عزتیش مدار
 و گر هر چه باشد مرادش بری ز دوران بسی نامرادی بری
 قناعت سرفراز و امیر دوش سر بر طمع بر نیاید ز دوش

قال علیکم الصبر مطیة لا تنکبوا القناعة سیف لا ینبؤ
 یعنی امیر المومنین علیه السلام فرمود که صبر مرکوبیت که بر روی در میافتد
 و قناعت شمشیر است که کند نمی شود

گلشن نجاه و ششم قیمة کل امری ما یحسبه قیمت هر مردی و
 مرتبه هر شخصه همان خیریش که نیکو میداند آنرا از حسن و علم و عرفان و غرض تحریر
 و ترغیب بر کسب کمالات نفسانیة و صناعات و نحو آنست چه آنکه هر کس

همان سلطنت قناعت خوف و ترسی نیست برای آن و احتیاج ندارد با فساد و فساد از نه آبا امیداری
 باقی ماندن در دین را که ابدانیات و دومی ندارد و مثل سایه میسازد پس آید شنیده که سایه ثابت
 باشد و از جای خود منتقل نشود .

کمال و فحش و عظیمتر است فحش و نفوس مردم زیاد تر است و این مطلب
مستفهم و مشاهد است. قال الخلیل بن احمد رضی الله عنه افضل کلمه یزید
الانسان الى طلب العلم و المعرفة قول امیر المؤمنین علیه السلام قدر کل امرء ما -
یحسن یعنی خلیل بن احمد (ره) گفته که بهتر کلمه ای که ترغیب کند آدمی را بسوی
طلب علم و معرفت قول امیر المؤمنین (ع) است که قدر هر مردی همان چیز است که
نیکیو میداند (۱) (کلمه نجات و هفتم)

فَالْكَافَّةُ أَدَبًا لِلْفَنَاءِ اجْتِنَابُ مَا تَكْرَهُهُ لِيُغْنِيَكَ
بسیار تو را از برای ادب کردن نفس خود و دوری کردن از آنچه مکروه میثیری
از غیر خودت حاصل آنکه هر که طالب سعادت نفس و تعذیب اخلاقت
باید و بگریان آئینه عیوب خود کند و آنچه از ایشان سرزند تأمل در حسن و تشنگان
کند و بقیچ هر چه بر خور و بداند که چون عمل از خود او سرزند نیز شجاعت
و بحسن هر چه بر خور و بداند که انجیل از خود او نیز حسن است پس درازاله قباچ
خود بکوشد و در تحصیل اخلاق حسنه سعی بلیغ نماید.


قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّعِيدُ مَنْ وَعِظَ بغيره
یعنی سبجت کسی است که پند داده شود بغير خود یعنی پند بگیرد و از پندی
که بغير او دهند لطفان حکیم گفتند ادب از که آموختی فرمود از برای ادب آن

قال لع اتبع بغيري الفيل ان يكون بيعة وقد اكد ان يكون انسانا وان يكون انسانا وقد اكد ان يكون ملكا
و ان يرضى بغيره بغيره معارضة و ان يستعاره و ان يتخذ قربة مملوكة و سبوة مملوكة.

که هر چه از فعل ایشان در نظر من ناپسند آید از آن پر هیزگر دم (۱۱)

کلمه پنجاه و نهم  کَفَيْنَ أَكْلًا مَنَعَتْ أَكْلًا

بسیار یکبار خوردنی یا خوردن یک لقمه که مانع شود از خوردنهای بسیار این مثال است که افراط کند در خوردن طعامی همیشه که بیمار گردد پس از خوردن -

طعامهای بسیار دیگر ممنوع شود و حریری در مقامات معنی همین کلام مبارک را اخذ کرده در اینجا که گفته یارب اَكْلًا مَنَعَتْ أَكْلًا وَ مَنَعَتْ أَكْلًا ای بسیار یا خوردنی یا خوردن یک لقمه که در هم شکست استخوان را ناگوار شد خوردن مانع شد او را از خوردن  و دیگر (۱۲) و این عطف شاعر نیز در مشبه به همین معنی آورده

أَزَدْتُ أَنْ كَلَّ الْفَرَاخَ وَلَا:	يَا كَلَّ الْقَدِيرُ أَكْلَ مُضْطَهِّدٍ
يَا مَنْ لَذِيذَ الْفَرَاخِ أَوْقَعَهُ	وَيَكَلَّ هَلَا قَفَّتْ بِالْفُتْدِ
كَمْ أَكْلُهُ خَامَرَتْ حَشَا شُرَّةَ	فَاعَرَجَتْ رَوْحَهُ مِنْ أَنْجَسِدِ
شکم بند دست و زنجیر پای	شکم بنده کمتر پرستند خدای
مرا سر ملج شد شکم لا جرم	بیایش کشد مورد کوچک شکم
برو اندرونی بدست آریان	شکم پر شود آید شد الا سنجاک

قال عليه السلام عليك بجالسه اصحاب التجارب فانها تقوم عليهم باغى الغلاء و تأخذنا منهم باضخ الخوص
یعنی تیاج تجربت آنرا بسیار گران بدست آید و تو بیک از آن می بیند شوائی. ۲- قال یعنی لعل ان تیر عذ
حلاوة الغد امرارة الدوا قال کبر کان همته ما یدل خوف کانت قیته ما یخرج منه .

شکم بنده بسیار بیسختی تحمل
 رنجوری گفتند دلت چه میخواهد گفت آنکه دلم هیچ نخواهد و فی معنی کلامه (ع)
 قوله (ع) ایضا کم من شهوة ساعة ادرشت حزننا طویلا یعنی بسا شهوت است
 که سبب حزنهای طولانی شود (کلمه پنجاه و نهم)

کُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابْنِ لَبُونٍ لَا ظَهَرَ فَرْكَبٌ وَلَا ضَرْعٌ فَيُجْلَبُ
 باش در زمان فتنه مانند پسر شترکیه داخل درس سراساکی شده باشد که نه پستی
 است او را که بسواری او کوشند و نه پستی که از او شیرو و شند حاصل آنکه در
 فتنه داخل شود بقوت باز و مال همراهی کن و چنان باش که از توانمندی
 نبرد چه بسا شود که خونها ریخته شود و مالها غارت گردد و عرصهها بیاد رود
 و تو در آن شریک شوی و خسران دنیا و آخرت بری در احادیث معتبره وارد
 شده که هر که اعانت کند بر قتل مؤمنی اگر چه نیم کلمه باشد روز قیامت پیا
 در حالتی که مابین دیدگان او نوشته باشد آتیش من رحمة الله (یعنی ا)

مأیوس است از رحمت واسعه الهی . (کلمه شصتم)
 لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُقَرَّبًا نِيسَبِيَّةٌ نَادَانُ رَاكِبٌ سَبَبُ
 جهالت یا از حد درگذشته است یا تقصیر کننده و این هر دو طرف عدولند
 از عدالت بخلاف داناکه اختیار میکند وسط را که آن حد اعتدالست بدانکه
 اوصاف حمیده حکم وسط دارند که انحراف از آنها یا بطرف افراط یا تقصیر هر
 کدام که باشد مذموم و از اخلاق رذیله است پس در مقابل هر جنبی از

صفات فاضله و جنس از اوصاف رذیله مستحق خواهد گشت چنانچه در مقابل حکمت جبریزه و بلاهت است و مقابل شجاعت تنور و چین و مقابل عفت شره و خمود و مقابل عدالت ظلم و تکلیف ظالم است بر خود و هکذا.

کلمه ۶۱ لَا تَسْتَحْيِ مِنْ اَعْطَاءِ الْقَلِيلِ فَإِنَّ الْخِرْمَانَ أَفْلُ مِنْهُ
چنانکه از دادن چیز کم پس بدتر است که نوبیدی کمتر است از آن و حدیث آن مشیر است.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا تَزِدُ السَّائِلَ وَلَوْ بِشِقِ تَمْرَةٍ وَعَنْهُ
أَيْضًا اتَّقِ السَّائِلَ وَلَوْ بِشِقِ تَمْرَةٍ فَإِنَّ لَمْ يَجِدْ فِيكَ كَلِمَةً طَيِّبَةً
یعنی بریزید از آتش بر دهنم سائل و اگر چه نصف خرما باشد و اگر آنرا نیافت پس بکلام خوشی رد کن او را. (کلمه شصت و دوم)

لَا يَتَصَحَّبُ الْمَأْتِقَ فَإِنَّهُ يُزِيْنُ لَكَ فَعَلَهُ وَوَدَّ أَنْ تَكُونَ مِثْلَهُ
مصاحبت در فاقه کن با احمق چیز و چه آنکه او زینت میدهد در نظر تو -
کارهای خود را و دوست میدارد که تو نیز مانند او باشی زیرا که احمق تصور نمی
کند نقصان خسرو را بلکه خیال میکند که نفس او کاملست و هر کسی دوست
دارد که نقش مثل خودش باشد در اخلاق و افعال و لهذا رسول خدا (ص)
فرموده (المرء علی دین خلیله) (۱) (شعر)

۱- قال (ع) إنا لله و صاحب البؤس فإنه كالنصف السؤل يروق منظره و يفسد امره قال (ع)
الصاحب كالزق في الثوب فإنه يفسد الثوب

رقم بر خود بنادانی کشیدی که نادانرا بصحت برگزیدی
 طلب کردم ز دانائی یکی پند مرا فرمود بانادان می پیوند
 که گردانای دهری غربا بشی و گردانای ابد تریش بشی
 قال رسطاطا لیس العاقل یوافق العاقل واما ارجاهل فلا یوافق العاقل ولا
 ارجاهل کما ان انحط المستقیم شیطیق علی المستقیم واما المعوج فلا ینطبق علی
 المعوج ولا المستقیم یعنی رسطاطا لیس گفته که عاقل موافقت میکند
 با عاقل و اما جاهل پس موافقت نمی کند با عاقل و نه با جاهل چنانچه خط
 راست موافق میشود با خط راست دیگر و اما خط کج پس موافق نمیشود
 بر کج و نه بر راست . طغرائی گفته (شعر)
 و شان صدک عند الناس کنهم و هل یطاق معوج بمعدل
 (کلمه شصت و سوم)

لا غنی کالعقل ولا فقر کالجهل ولا مبراث کالآداب ولا ظمیر
 کالمشاور و نیست هیچ غنی و تو انخری مانند عقل و نیست هیچ فقری مانند
 جهل و نادانی و نیست هیچ میراثی همچو ادب و نیست هیچ پشت و یآوری مانند
 مشورت کردن در کارها با اهل دانش چنانچه گفته شده

بهنگام تدبیر یک رأی نیک به از صد سپاهی چه دریای یک
 قال النبی صلی الله علیه و آله ما خاب من استخار و لا ندیم من استشأ
 یعنی رسوخدا اصلی التد علیه و آله فرمود که نوید نشد کسیکه طلب خیر از خدا کرد

و پشیمان نشد کسی که در کار مشورت کرد کلمه شصت و چهارم
 لَا يَزِيكُ النَّاسُ شَيْئًا مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ لَا يَنْصِلُ أَحَدٌ دُنْيَاهُمْ إِلَّا فَخَّرَ اللَّهُ
 عَلَيْهِمْ عَمَّا هُوَ أَصْرُهُمْ ترك نمی کنند مردمان چیزی را از کار و نشان برآ
 اصلاح امر دنیای خودشان مگر آنکه میکشاید خدا تعالی بر ایشان چیزی را که
 ضررش زیادتر باشد از آن مقدار جزئی که فاسد میشد از امر دنیای آن
 بکار آخرت میرود و اوست و این مثل آنست که بسیاری از کسب و تجارت و بازار
 که مشغول بمعايله و سوداگری میشوند و نماز خود را که اینست تا کید در باب محاسن
 آن وارد شده تا خیر میاندازند و در آخر وقت نماز بی تعلل و بسا شود بدون
 طمأنینه بجا میآورند و نگاه میشو که نماز از ایشان فوت شود و مسلم است که
 افساد امر آخرت ضررش زیادتر است از ضرر دنیا کلمه شصت و پنجم
 لَا يَنْقِصُ قَضَاءُ أَحَدٍ شَيْئًا مِنْ أَلْبَانِ الْإِبْرَةِ إِلَّا بِشَيْءٍ مِنْهَا لَوْ لَمْ يَنْقُصْ
 بِأَمْرِ كَامِهَا لَمْ يَنْظُرْ وَ بَشَيْءٍ مِنْهَا لَمْ يَنْظُرْ
 استقامت پیدا نمی کند قضاء حوائج محتاجین مگر بیه چیز: اول بگو چک
 شمردن آن حاجت تا بزرگ شود چه آنکه کسی که باینجه از غلو هست
 که حاجت را کو چک بشمرد و معروف بساحت و کبر نفس میشود و لاجرم عطا
 بزرگ و مشهور میشود و بخلاف آنکه اگر بزرگ شمار و وقت بگذارد (۱)

(۱) قال (ع) سبب من صنع التامل من ومن صنع التامل ومن قال (ع) لا تطعن الى احد حاجته

ليلا فان احياء في العيسين.

فَإِنَّ مِنْ عَدَدِ نِعَمِهِ مُحَقَّكَرَمَهُ يَعْنِي كَسِي كَه در مقام منت گذارد
 بشمر و احسان و نعم خود را بر آئینه باطل و نابود میکرد و اندکرم خود را دوّم آنکه پنهان
 کند آن حاجت را که بر آورده و عطا شد که نموده تا ظاهر شود چه آنکه محتاجی
 جمیل افعال بندگان را ظاهر میفرماید چنانچه در دعای اہلبیت است یا مَنْ
 اظہر جہیل و تر البقیع یعنی ای آنکسی که ظاہر کرد و ایند علّ نیکت بندگان را و
 پنهان کرد کار زشت ایشان را سیم آنکه بشتابد در قضای حاجات تا که او را
 شود بر طالبان چنانچه گفته اند خیر آخر ما کان عاجله یعنی بہترین نیکبختی که در
 حق کسی کنند آنست که در آخری که میرساند باو تعجیل کند (۱)
 (کلمہ شصت و ششم)

لَا يَصْدُقُ اِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَكُوْنَ بِمَا عِنْدَ اللّٰهِ اَوْ قَرِيبًا مِنْهُ
 تصدیق نمی توان کرد ایمان بنده را تا وقتیکہ باشد یا نزد خداست
 استوار تر از آنچه کہ در دست او است حاصل آنکه ایمان بقیینے وقتی
 است کہ بنده بوجہدہ نای خدا و یا آنچه در نزد اوست اطمینانش زیادتر

۱- ابن ابی احمد در کلمات قصار امیر المؤمنین علیہ السلام آرد و کہ آن حضرت فرمود: در حق
 من و عباس و عمر مذکور می کردیم در بیان احسان دینی کردن من گفتم کہ بہترین پنهان
 کردن آنست، عباس گفت بہترین کو چکث شمر و آن است، عمر گفت تعجیل در آن
 است، در این مقام رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وارد شد بر ما از گفتگوی ما پرسید بایان
 کردیم کلمات خود را فرمود بہترش آنست کہ این ہر سہ در آن جمع باشد.

باشد از آنچه در دست دارد. (۱)

وَقَالَ النَّبِيُّ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَغْنَى النَّاسِ فَلْيَكُنْ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ

اَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده کسی که دوست دارد که در دنیا نیازترین مردم باشد باید آنچه که در نزد خداست و ثوابش زیاده باشد از آن چیزیکه در دست خود دارد.

کلمه ۶۷ لَا يَسْتَدِيمُ الصَّبْرُ الظُّفْرَ وَإِنْ طَالَ بِهِ الزَّمَانُ

معدوم نمی ماند بلکه همیشه خواهد یافت شخص صبرکننده ظفرها را می بیند بطول خود را و اگر چه طول کشد زمان صبر.

اَلْأَيُّ رَأَيْتَ وَلَا أَيْامُ تَجَسَّرُ لِلصَّبْرِ عَاقِبَةُ مَحْمُودَةِ الْأَشْر

وَقُلْ مَنْ جَدَنِي أَمْرًا لَيْلًا لَيْسَ فَمَا تَصْحَبُ الصَّبْرَ إِلَّا فَازَ بِالظُّفْرِ

بگردد و این روزگار از صبر از زیر بار و اگر روزگار چون شکر آید

صبر و ظفر هر دو در میان می آید بر اثر صبر نو بخت ظفر آید

صبر است که گفته اند که صبر بر دو قسم است صبر جسمی و آن تحمل مشقتها است و صبر

نفسانی و آن است که در وقت تنهایی و خلوت صبر بر نفس و تحمل مشقتها نفسانی

و ظفر و این چه آن فقیه است که می گوید صبر بر دو قسم است که بر آن فقیه است که می گوید

صبر بر دو قسم است اول صبر بر مشقتها است خود و آخر صبر بر مشقتها است که گویند

۱- یا آنکه معنی چنین باشد که در دست خود آنچه که در دست خود است.

دوم صبر بر تحمل نکرده یا محبوب مختلف میشود اسم آن بحسب مقامات آن پس
اگر در مقام نزول مصیبت باشد آنرا صبر گویند و مقابل آن جزع و هلع است
و اگر در مقام حرب باشد آنرا شجاعت گویند که ضدش هین است و اگر در
مقام غضب باشد آنرا حکم گویند و مقابلش استساطه است و اگر صبر از
نفول عیش باشد آنرا قناعت و زهد گویند و مقابل آن حرص و شره است
غیر ذلک و لهذا آیات و اخبار در فضیلت صبر زیاده از حد احصاء دارند
قال رسول الله صلى الله عليه وآله بالصبر يفتح الفرج ومن
يهد من قرع الباب ينج یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که صبر
انتظار فرج است و کسی که پیوسته بگوید در نماز آخر الامر در اینجا داخل میشود
و قال امير المؤمنين عليه السلام من ركب عطية الصبر اهتدى الى
ميدان النصر یعنی امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که کسی سوار
شود بر شتر صبر و شکیبائی راه می یابد بمیدان نصرت و یاری

کلمه ده لسان العاقل و رآه قلبه و قلب الاحمق و رآه لسانه
زبان خردمند در پس دل اوست یعنی عاقل اول تأمل نماید و در کلامی که
میخواهد بگوید و آنرا بسجود و نیک و بد آنرا ملاحظه نماید بعد از آن اظهار کند
و لکن احمق بعکس است دلش در پس زبانش است اول ظاهر سازد قول
خود را بعد از آن تأمل نماید و همین معنی است قول آن حضرت .

قلب الاحمق في فيه و لسان العاقل في قلبه

دل احق در دانش است و زبان عاقل در دلش حاصل آنکه
 سخندان پرورده پیر کهن بیدند آنکه بگوید سخن
 وزن بی تأمل بخت آدم نگو کوی اگر در کوی چه غم
 بیدیش و آنکه بر او نفس از آن پیش بس کن که گویند
 و نیز آنحضرت فرموده اللسان سبع ان خلعه عقر زبان
 زبانه ایست که اگر بحال خودش گذاشته شود مثل دزدگان بجزد و بجزد
 زبان بسیار سر بر باد داده است زبان ما را عددی خانه زادت
 (گلشن هشت و شصت و نهم)

لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَّا يَلِيهِ شَيْءٌ مِّنْ اٰوَارِثٍ وَّ اَلْحَادِثِ
 از هر برای هر شخصی در مال او و شریکی است یکی وارث که مال را میبرد
 و دیگری حوادث روزگار که معنی مال است پس آدم حافل آنکه پیش از آنکه
 شرکاء او اموال او را ببرند برای آسودگی خود کاری کند
 برگ چیشی بگو خوشتر فرست کس نیارد پس تو پیش فرست
 خد من ترا کت استظمت فاما شرکاؤک الايام و الوارث
 لم يفتقن حتى المال الا مشر نظرو الزمان بهيت فيه فهاؤ
 و هم از کلمات مبارک آنحضرت است بَشِّرْ مَالِ الْبَيْتِ بِاَوَارِثٍ وَّ اَوَارِثِ
 پس ای عزیز از حبیب هرگز به مال دنیا دل بند و بدانکه مال از بهر آسایش عمر

است نه عمر از بهر کرد کردن مال چنانچه قلی را پرسیدند که نیکیست کیست
و بد بخت چیست گفت نیکیست آنکه خور و گوشت و بد بخت آنکه مرد و بهشت
حضرت موسی (ع) قارون را نصیحت کرد که احسن که احسن الله الیک
نشید و عاقبتش شنیدی که از اندوخته بد و چهره رسیدی.

کسی نیک بیند بهر دو سرای که نیکی رسد از نخب خلق خواهد بود
گرامت جو انفرادی و فانیست مقالات پیرونده طبل تهنیتیست
چه مردان بر سرخ و راحت رسا محنت خور و دسترخ گران
ز نفست نهادن بلندی مجوی که ناخوش کند آب استاده بوی
ندانست قارون دنیا پرست که گنج سلامت بکج اندر است

کَلِمَةُ نَفْسٍ دَامَ لِكُلِّ مُقْبِلٍ اِذَا بَاوَمَا اَنْ تَوَكَّانَ لَمْ يَكُنْ
از برای هر اقبال کننده اودار است و آنچه پشت کرد و رفت که پیا هرگز نماند
پس قائل باید باقبال و نیامفرو نشود و در جهان همین هیتای اودار
و پشت کردن اودار باشد . قال الشاعر

ما طار طسير و ارتفع الا كما طار و ق
و گمان احسن بن علی علیه السلام کثیرا ما تمثل

یا اهل لذات دنیا لا بقاء لها ان اختاروا بطل زائل حق
منه بر جهان دل که بیکانه نیست چو مطرب که هر روز در خانه است
نه لایق بود عیش با دلبری که هر بادش بود شوهری .

بر مرد بسیار دنیا خست که هر مدتی جای دیگر گشت
(کلز هفتاد و یکم)

مَا أَحْسَنَ تَوَاضُعَ الْأَغْنِيَاءِ وَالْفُقَرَاءِ أُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ وَأَحْسَنُ مِنْهُ
رَبُّهُ اللَّهُ تَعَالَى الْأَغْنِيَاءُ إِتَيْنَا الْأَعْلَى اللَّهُ تَعَالَى
چون بخت فروتنی کردن تواضعان برای فقراء و بیچارگان بهتر آن توانایی که در
مقابل آن تواضع است نزد خداوند متعال و بهتر از این بخت فقیر نیست بر-
ای اگر آن بخت اعتماد کردن بر خداوند رحمن.

تواضع نکردن فرزندان کوه که اگر تواضع کند خوی دوست
بزرگان نکردند و در خوی نگاه
بلندی چون هوای تواضع نکردن که آن باریک نیست و تمام جز این

در تمام کوه دیدم از در که آب که خنجر حیات تمام اینست و امیر المؤمنین صلوات الله
عنه و آله و سلم که بهترین اعمال پیوسته از خود بنیاد اینست و بهتر از همه رضای خداست
و این در خود و این که جز از این بهتر نماند است و این اغنیاء از راه اعتماد و در آنوقت
از این باریک است و خنجر حیات اینست که باید بود و خنجر خداوند خود را
آنگاه اند که حاتم طائی را گفتند از خود بلند گفتند و در جهان دیده گفتند
روزی حاتم طائی را دیدم که در راه بودم و امرای عرب را از هر خیلی بهمانی خوانند
و گوشه صحرائی بیرون خیم خاکش را دیدم که پشته خاری فراهم آورده و
آبگش شهر کرده گفتم ای پیر چرا به همانی حاتم ندیدی که خلقی بر ساطع او گرد آمده

انگ گفت : هر که نان از عمل خویش خورد - منت از حاتم طائی نبرد
پس انصاف دادم و او را بهمت و جوانمردی از خود برتر خواندم
(کلمه هفتاد و دوم)

مَا اخْتَرَ أَحَدٌ شَيْئًا الْأَظْهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ
در دل نمیگزید هیچکس چیزی را اگر آنکه ظاهر میشود در گفتارهای زبان که بی اندیشه
و گفتار از او صادر شود در وقت غفلت او در صفحه های رخسار او چه وجود کند
و وجهی نظیر وجود ذهنی است و این مطلب مطابق تجربه است شاعر عرب گفته
تَجَرَّبَنِي الْعَيْنَانِ بِالْقَلْبِ كَأَنْتُمْ
که عینان را دو کسی تری توان برافتن
و کما رَوَى الْخَمْسُ يَدِ الرَّاشِي زَبَانَ
در کنار روی آنکس یاد راشای زبان
کَلِمَةٍ مَشَتْ دَوَسْتِيمُ مَا أَكْثَرَ الْيَعْبَرِ وَأَقْلَ الْأَخْتِبَارِ

چون بسیار است مواضع عبرت و پند و اندک است عبرت گرفتن از آن
کار جهان بر است ز فکر گذشتگان
لَنْ كَيْسِكُ كُوشَ كُنْزِ الْيَمِينِ
لَنْ كَيْسِكُ كُوشَ كُنْزِ الْيَمِينِ
وَأَنَّ سِرَّ اللَّهِ سِرُّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اسْتَقْبَلَ النَّاسَ مِنْ أُرْبَعِ مَوَاقِعَ
الدُّنْيَا مِنْ جِهَاتٍ إِلَى جِهَاتٍ
یعنی رسول خدا ص فرمود که غافلترین مردم کسی
است که پند نگیرد و بسبب تغییر دنیا از حال به حال^{۱۱}

که را دانی از خسروان خجسم ز عهد فریدون و ضحاک و جم
که بر تخت و تختش نیاید زوال نماید مگر ملک ایزد تعال

کرا جادو دان ندن امید هست که کس را نبینی که جادیت است
نقلت که چون مرده را از مترش حرکت میدهند قبرستان برندرو باطن عیا
خو میکنند و میگویند یا اهل و اولادی لا تلعب بکم الدنيا کما لعبت بی یعنی ای اهل
و اولاد من دنیا شمارا فریب نده چنانکه مرا فریب داد
چهار با بغضت بشد روزگار تو باری وی چند فرصت شمار

ما عَالَ مِنْ اقْصَدَ

کلیمت او چهارم
فقیر و درویش نکشت کسی که در غناج خود میانه روی کرد و بقدر حاجت
متعارف بیشتر صرف نکرد چه آنکه این مقدار را که شرط حیوة او است متغالی
شده از برای او در مدت بقاء او لاجرم باو میرسد و خداوند حمید در قرآن مجید
پیغمبر صلی الله علیه و آله را نیز امر بحد و وسط فرموده

فِي قَوْلِهِ نَهَى وَلَا تَجْعَلْ بَيْنَكَ مَقْلُوبَةً إِلَى عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ
فَقَدْ مَلُومًا مَحْسُورًا یعنی و گردان دست خود را بسته شده بگردن خود
و گشای آن را تمام گشادن پس نشینی نکوهیده با حسرت و هم در حق عباد -
مؤمنین فرموده وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا لَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ
بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا و آنانکه هرگاه نفقه کنند اسراف نکنند و تنگ نمیرند و باشد
اتفاق ایشان باین اسراف و تنگ گیری بحد اعتدال (۱)

۱- زردی آنکه قالت حرّز بنبت النعمان بن منذر سعد بن ابی وقاص حین ولی العراق و التماطلعت
النفس باشی بدت تحت اخورنق الادو تحت ایدینا غریب شمسنا و قد حنا جمع من کان یکیدنا و ما کان

(کلمه بقادو و چخم)

مَا قَالَ النَّاسُ لَنَبِيِّ طُوًى لَهُ إِلَّا وَكَذَّابًا لَهُ اللَّهُ يَوْمَ سَوِّءٍ

تکفند مردمان برای چیزی این کلمه را که خوشا بحال او مگر آنکه پنهان کرد و روزگار
غدار از برای او روز بدر که ضرر رسانید با و در آخر کار و این مطلب موافق تجربه
و عیان است و محتاج بیان نیست

قَالَ النَّبِيُّ مَا أَمْنَاتُ دَارَ حَبْرَةَ إِلَّا أَمْنَاتُ عَمْرَةٍ وَمَا كَانَتْ ضَمَّةُ
إِلَّا تَبْعُهَا تَرْحَةً یعنی رسو بخداصلی الله علیه و آله فرمود که پرند خانه از-
سر در مگر آنکه پرند از باریدن است و غیب باشد سروری مگر آنکه دنبال او خواهد
بود و حسدنی

هرگز بیایخ و هر گیاهی وفا نکرد
خیا طر و ز کار بی لای می چکس
هرگز ز دست چرخ خدایی خطا نکرد
پیراهنی ندوخت که آخر قبا نکند

(کلمه بقادو و ششم)

مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْحَيَةِ لَبِنٍ فَمَسَّهَا وَالتَّمَّ النَّافِعُ فِي جَوْفِهَا يَهْوِي إِلَيْهَا
الْغَرَضُ الْجَاهِلُ وَيَجْزُرُ هَذَا وَاللَّبُّ الْعَاقِلُ مثل دنیاى غدار همچو مد است که-
ظاهرش نرم و در اندرونش است زهر قاتل میل میکند بسوی آن مغرور نادان
و دوری میسپماید از آن صاحب خرد و مرد عاقل

مَثَلُ دَعْوَةِ حَبْرَةَ الْأَوَّلَةِ عِبْرَةٌ لِمَنْ انْشَأَتْ لِقَوْلِ

اذا نحن ففهم سوف نقصف

فبيننا من الناس والامر امرنا

جهان چون مار و فسیح بچیت همچنان بهتر که در دست تو بچیت
بدانکه از برای دنیا مثلنهای بسیار زده شده و این تشیل احسن تشیلات آن است
مانند تشیلی که حضرت صادق علیه السلام زده فرموده مثل دنیا مثل آب دریا است
که هر چه عطشان از آن میاشامد عطش او را زیاد تر میخاید تا هلاکش نماید و این مشای
و عیانست که هر صی در جمع دنیا هر چه بیشتر تحصیل کند حرصش زیاد تر میشود تا هلاک
حضرت باقر العلوم (ع) فرموده مثل حرص بر دنیا مثل کرم ابریشم است که هر چه ابریشم
بر در و خود بیشتر می تندر اهل خلاصی خود را دور تر میخاید تا آنکه درین ابریشمها از غم هلاک
میشود

وقد نظم بعض الشعراء وقال

ألم تَرَ أَنَّ الْمَرْءَ طَوَّلَ حَيَاتِهِ حرصاً على ما لا يَرِثُ
كِدْوَةً كِدْوَةً الْفَرَسِ يَسْجُ دَائِمًا فَيَمْلِكُ غَنَاءً وَسَطاً مَا هُوَ بِمَالِكٍ
(کلمه مفقا و وهفتم)

مَرَارَةُ الدُّنْيَا حَلَاوَةُ الْآخِرَةِ وَحَلَاوَةُ الدُّنْيَا مَرَارَةُ الْآخِرَةِ
تلخی دنیا شیرینی آخرت و شیرینی دنیا تلخی آخرت است و این بسبب است
دنیا ضد آخرت است

وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَقُولُ حَقَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمُكَارِهِ وَحَقَّتِ النَّارُ بِالشُّبُهَاتِ
وَقَالَ أَيْضًا الدُّنْيَا سَجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ یعنی حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرموده که احاطه کرده بهشت مکاره دنیا و احاطه کرده بائس جهنم
شبهات دنیا و هم فرموده که دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و روایت

است که وقتی رسو بخدا، حضرت فاطمه را انگریست که جامه خشنی در بر داشت
و دستاس میکرد و با اینحال آنچه خود را شیر میداد حضرت از تلخی زندگانی فاطمه گریست و فرمود
يَا بِنْتَاهُ تَجْعَلِي مَرَارَةَ الدُّنْيَا حِلًّا وَفِي الْآخِرَةِ قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَجْعَلِي
لِي عَلَى قَهْرَاتِي وَالشُّكْرُ لِلَّهِ عَلَى الْآثَةِ یعنی ای دختر من بحسن تلخی دنیا
را بشیرینی آخرت عرض کرد که یا رسول الله حمد میکنم خدا را بر نعمتهای او و شکرهای
گرام بر آلاء و نعم او کلام بقا و درشت

مردنهاست در زیر زبان خویشین قیمت قدرش ندانی تا نیاید و سخن
و از اینجاست که نیز فرموده تَكَلَّمُوا تَعْرِفُوا یعنی تکلم کنید تا شناخته شوید (۱)

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

هر همیشه گمان مبر که خالیست شاید که گنگ خفته باشد

لکن بدان ای عزیز من که فضیلت سخن برای دانا و عاقلست نه برای نادان چنان

کماست در نفس انسان سخن تو خود را بجهتار رسوا کن

تو را خامشی ای خداوند هوش و قاراست تا اهل را پرده پوش

اگر عالمی بهیبت خود بسر و گر جاهلی پرده خود بدر

بدیقان نادان پر خوش گفت زن بدانش سخن گوی یا دم مزین

شیخ سعدی گوید نادان را به از خاموشی نیست و اگر این مصلحت بداند نادان بود

۱- قال له انما تعرف اداني الفخار باستغنائها باصواتها فيعلم الصبح منها من المكسور كذا لك سبحان الانسان
منطقه يعرف ما عتده .

چون نداری کمال و فضل آن به که زبان در دهان نکه داری
 آدمی را زبان فصاحت کرد جوزبی مفر را سبکباری
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا قَالَ خَيْرَ أَفْخِيمٍ أَوْ سَكَنَ عَنْ سُورِكٍ
 یعنی خدا رحمت کند بنده را که خوب بگوید و ضمیمت ببرد یا سکت شود از بدی و سلام
 بخاند کلیله و دمنهم الْمَرْزُوقَةُ عَقَبَتْ حُلُوَّةَ اللَّسْبَةِ
 زن کر دمی است که شیرین است گزیدن آن یعنی شان اذیت کردن است
 لکن اذیتش خلو ط لذت است مثل کسیکه جرب دارد و میخاراند آنرا این اذیت
 است لکن اذیتش شیرین است و بهی در معنی این کلام مبارک گفته اند که لذت
 بهشتی با قاض باوه حیوة و موجب ضعف قوی است پس آن لذت بمنزله نمر
 است تا در آن کار و زن را میست به صورت یار (۱) پس اغیز من

ز اندازه بیرون مردوشن نه دیوانه است بر خود مزین
 به بی رغبتی شهوت این فتن به رغبت بود خون خود و سخن (۲)

قال عليه السلام لا ينبغي للعامل ان يروح امرأته حتى تموت ولا طعام حتى يستريح ولا صدقاً حتى يستقرضه
 و ليس حسن الحجار ترك الاذى ولكن حسن الجوار الصبر على الاذى .

قال عليه السلام المرأة كالنقل يلعبها الرجل اذا شاء لا اذا شاءت .

۲- قال عليه السلام اجمع للناس جماع النساء متناعاً حياءً يرتفع عوراتهن جميعاً شبهة شئاً باجماعاً و لكن
 حجب عن البهائم سجد و لكن قوت ان عاشر كدوان مات بهد .

۳- قال (ع) ان الله خلق النساء من عورة فداود اعين بالهكوت واستر العورة بالعبوت

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَرُّ كُلِّهَا وَشَرُّ مَا فِيهَا أَنَّهُ لَا بُدَّ مِنْهَا وَقِيلَ نَظَرُ حَكِيمٍ إِلَى أَمْرٍ أَوْ مَصْلُوبَةٍ عَلَى شَجَرَةٍ فَقَالَ لَيْتَ كُلُّ شَجَرَةٍ تَحْمِلُ مِثْلَ هَذِهِ الثَّمَرَةِ
یعنی گویند که نظر کردی بر درختی که بر درخت او را آویزان کرده بودند گفت کاش
بر هر درختی مثل این میوه بود.

چه نفر آمد این یک سخن زان دوش که بودند سرگشته از دست زن
یکی گفت کس را زن بد مباد دیگر گفت زن در جهان خود مباد
و در حدیث است که زن ضلع کجی است اگر با او را کنی متع از آن بری و اگر
بخواهی آزار است کنی میشکند کلمه شتام

مِشْكِينُ ابْنِ آدَمَ مَكْنُومُ الْأَجَلِ وَمَكْنُونُ الْعِلَالِ وَحَفُوظُ الْعِلِّ تَوَلَّيْتُ
الْبَقَّةَ وَتَقَلَّاهُ الشَّرْقَةَ وَتَنَتْنُهُ الْعَرَقَةُ بیچاره فرزند آدم پنهان داشته
شده است اجل او پوشیده شده است امراض و علل او محفوظ نگذاشته
شده است عمل و بد و میاورد او را از بدن پنهان میکند او را یک آب بخورفتن
و متعفن و کندیده می سازد او را عرق کردن پس آدمی که باین مرتبه از ذلت و بیچارگی
است او را بغیر و بکبر چه کار

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا لِي ابْنِ آدَمَ وَالْفَخْرَ أَوَّلُهُ نَظْفَةٌ وَآخِرُهُ حِفَّةٌ لَا بُدَّ لِي
نَفْسَةٍ وَلَا يَدْفَعُ حِفَّتَهُ یعنی آن حضرت فرمود فرزند آدم را با فخر و بکبر چه کار که
اولش نظف است و آخرش مرور است بنفوس اندروزی و دهن خود را و نتواند بر طرف
کدر مرک خود را و هم از سکن و بیچارگی انسان سرموده در یکی از خطب مبارک:

فَارْحَمُوا أَنْفُسَكُمْ فَإِنْ كُنُمْ فَلْجَرِّمُوا هَافِي مَصَائِبِ الدُّنْيَا فَإِنَّكُمْ جَزَعُ
أَحَدِكُمْ مِنْ الشُّوْكَةِ تُصِيبُهُ وَالْعَنْتَرَةُ نَذْمِيهِ وَالرَّمْضَاءُ تُخْرِقُهُ
فَكَيْفَ إِذَا كَانَ بَيْنَ طَائِفَتَيْنِ مِنْ نَارٍ جَمِيعَ حَجَرٍ وَقَرْنِ شَيْطَانٍ

یعنی رحم کنید ای مردم بر جان خود و همانا تجربه کردید شما خود را در مصیبت های
دنیا پس ویدید چگونه جزع می کنید یکی از شما از یک خواری که بیدن او میرسد و آنکه
بیک الخریزین او را بخون می اندازد و زمین گرم شده با قباب او را می سوزاند پس
چگونه خواهید بود هرگاه باشد بامین دو تابه از آتش بخوابه سنگ و قرین شیطان
یعنی او را با سنگ های کبریتی بسوزم آتش کند چنانچه حقیقی فرموده و قودا العالی
و الحجاره و او را با شیطانی در غل و زنجیر کند و مثله فی دعاء الصَّخْفَةِ السَّجَّادِيَةِ فَ
اللَّهُمَّ بِالْحَزُونِ مِنْ أَسْهَابِكَ وَبِجَاوَرَةِ الْعَجَبِ مِنْ بَهَائِكَ الْأَحْمَدِ هَذِهِ النَّفْسُ
الْمَجْرُوحَةُ وَهَذِهِ الرِّثَّةُ الْمَلُوعَةُ الَّتِي لَا تَسْتَطِيعُ حَرِّ شَمْسِكَ كَيْفَ تَسْتَطِيعُ حَرِّ نَارِكَ
الَّتِي لَا تَسْتَطِيعُ صَوْتَ رَعْدِكَ كَيْفَ تَسْتَطِيعُ صَوْتَ غَضَبِكَ فَارْحَمْنِي اللَّهُمَّ فَإِنَّ لِرَّءِ
حَقِيرٍ وَخَطِرٍ سِيرَتِي عِنْدَ حَضْرَتِ إِمَامِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دُرِّ دَعَائِي صَحْفَةً
مَتَّامٌ تَدُلُّ وَعِبُودِيَّتِ بِأَخْذِ عَرْضِ تَسْكِينِكَ سَوَّالٌ مَكِينٌ تَوَرَّابًا لَهَا بَاقِي نِيَّانِ
أَسْتَازِ اسْمِهِای تَوَدَّ أَنْ يَجْعَلَ لَوْشَانِيْدَهُ اسْتَ حَاجِبَهَا رِعْظَمَتِ وَبَهَاءِ تَوَكُّعِ حَرِّهِ
مَنْ لِي إِنْ نَفْسٍ جَزَعُ كُنْتَهُ رَاوِيْنَ اسْتَخْوَانِ پُوسِيْدَهُ خُرُوشْنَدَهُ وَآنَ نَفْسِيْكَ طَاقَتِ
نَدَارِ دَحْرَارَتِ أَقْبَابِ تَوَرَّاسِ حَكُونَهُ طَاقَتِ بِأَوْرِدِ حَرَارَتِ آتَشِ تَوَرَّادِ آنَ كِه
طَاقَتِ نَادِرِ دُشْمِيْنِ صَدَائِ رَعْدِ تَوَرَّاسِ حَكُونَهُ طَاقَتِ أَوْرِدِ غَضَبِ تَوَرَّاسِ

رحم کن مرا خدا یار پس بدرستی که من آدمی حقیرم و قدرم اندکست .

کلام هشتم و دهم
مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يَبْرَعْ بِهِ حَسَبُهُ

هر که کاهل سازد او را عمل او نیز رفته و نگراند او را حسب و نسب او بلکه او را در حسب
اندازد حاصل آنکه آدمی بی بیعت استحقاق که مفاخره به نظام بالیه کند شکران در نزد

ما ضعیف است مفاخرت نکند قال حُسْنُ الْأَكْثَرِ بِتَوْبِ بَعْضِ الْحَسَبِ

یعنی امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که حسن و خوبی ادب می آید در جاهای بزرگ
نسب و نیابت می کند از آن

کن این من شئت و اکتسب ادبا
نیکی که محموده من نسبت

ان الفتی من یقول ها انا ذا
لیس الشی من یقول کان ابی

جانی که بزرگ بایدت بود
فرزند می کسی ندارد در دست سود

چون شیر بنود سپه شکن باش
فرزند خصال خویش باش

و چه خوش نصیحت کرد آن مرد عرب پسرش را که یابی آنکست مسئول یوم الیقعد بماذا

اکتسبت و لا یتقال من انتسبت یعنی ای پسر که من از تو می پرسند در روز قیامت

که چیست عملت و گویند که کیست پدرت .

کلام هشتم و دهم
مَنْ اسْتَقْبَلَ وَجْهَهُ الْأَرْءَاءُ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَا

کیسه استقبال نمود و وجه و طرق اندیشه را و تقصص آن نمود شناخت مواضع خطا را

زیرا که آن مستلزم معرفت خطاء است از صواب این ترغیب است در استشاره

و فکر در استصلاح اعمال قبل از وقوع در آن و هم فرموده :

مَنْ شَاوَرِ الْجَالَ شَارَكَكُمْ فِي عُقُولِهِمْ
 یعنی هر که مشورت کند با مردان
 شرکت ایشان را در عقولهای ایشان و از کلمات بدیده است (ثمره رأی المشیرین)
 من الاری المشور یعنی میوه اندیشه شیرین تر است از انگبین گرفته شده قهقار
 حکیمرا قصه حکمت از که آموختی گفت از نایبانیان که تاجهای نداشتند پای نهند
 (کلیله شتاد و سوم)

مَنْ أَسْرَعَ إِلَى النَّاسِ بِمَا يَكْرَهُونَ فَلَا وَفِيهِ مَا لَا يَتَعْلَمُونَ
 کسی که شتابانند بچیزی مردمان چیز را که مکرده شرند و دوست نداشته باشند که ایشان
 گفته شود لاجرم بگویند حتی او چیز را که نداشتند بواسطه غالب شدن قوه غضبیه بر عقل
 ایشان نبرد شنیدند نالایم و مکرده پس کسیکه عزت و آبروی خود را بخوابد چیز را که
 مردم ناخوش دارند بآنها نکه بیند خواه از روی جدی باشد یا از روی مزاح (نظم)

بدانسان سخن گوی بایم مزن
 بدانسان ندان چه خوشگفت زن
 گوی آنچه طاقت نداری شود
 که جو گشته گندم نخواهد درود
 چه دشنام گوی و دعای شنوی
 بجز گشته خویش می ندروی
 چه نیکو زده است انیمل برهن
 بود در صفت هر کس از خویشتن

ابن ابی حمزه روایت کرده که شریک بن احمور که یکی از اصحاب با اخصاص البریه
 بوده بر معاویه وارد شد معاویه گفت که تو شرکی و خدا شریک ندارد و تو پسر احموری
 چشم صحیح بهتر از احمور است و تو زشتی و جیه بهتر از زشتی است با انجیل
 چگونه سید و بزرگ تو خود شدی شریک گفت تو معاویه و معاویه یعنی ماده سگی که عود

کند و سگهارا بصدور آورد و توپیر صخری و شیل بهتر از صخره است و توپیر حری و سلم و
صلاح بهتر از حرب و جنگ است و توپیر امیه و امیه مصفره است که کفر
باشد یا خیال چگونه خود را امیر المؤمنین گفتی معویه در غضب شد شریک از نزد او بیرون
شد و میگفت

ایستمنی معاویه بن صخر
وسیفی صارم و معی لسانے
فلا تبسط علينا يا بن هند
لسانك ان بلغت ذی الامانے

و هم نفقت که وقتی معویه عقل گفت مر جانا که کیسکه عمویش ابولهب است -
عقل گفت دایا بایان کی که عداش حمله اخطب است معویه گفت ای عقل چه
کمان میری در حق عمویت ابولهب و او را در چه حال فرض میکنی گفت هرگاه داخل
جهم شدی بطرف دست چپ خود نظر افکن خواهی یافت او را که عداات از پیش
خود قرار داده و بر روی او خوابیده آنوقت بین ناخ بهتر است یا منکوح و عده -

معویه همان حمله اخطب زوجه ابولهب است که ام جمیل نامش است
قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَنْ رَحِمَ النَّاسَ بِمَا فُهِمَ رَقِوَهُ عَمَّا لَيْسَ فِيهِ
یعنی کسیکه بدگویی کند برای مردم بچیزیکه در ایشان باشد ایشان دشنام دهند
او را بچیزی که در او نباشد .

مَنْ أَشْرَفَ أَفْعَالٍ أَلَا كَرِهَ رَغْفَلَتُهُ غَمَامُكُمْ
از شریف ترین کارهای شخص کریم تغافل و چشم پوشانیدن اوست از آنچه میداند
از معایب مردم و از بهقوات ایشان دانایان گفته اند که تغافل علامت سیادت

ز بزرگیت و همین معنی است شتر ابو تمام رحمه الله

لیس الغنی بسیدی فی قومه لکن سید قومه المقاسبه

پس مومن باید از عیوب مردم غض بصر کند و عیوب خود را ببیند و از آن غفلت
نماید و اگر مردم در حق او قصصیری کردند و از او معذرت خواستند قبول کند و چشم
از ایشان پوشاند و چنان باشد که گفته اند

و لقد اقر علی التمس سبئی فضیت ثم قلت لا یعننی

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به پسران خود وصیت فرمود که اگر کسی در گوش برست
شما مکر و هی بشما شنوید پس از آن سرگوش چپ شما گذاشت و معذرت خواست
و گفت من چیزی نگفتم شما قبول کنید عذر او را قال امیر المومنین علیه السلام

اقبل عذرا حیث فی ان لم یکن له عذرا فالتمس له عذرا (۱)

یعنی قبول کن عذر را در هر جا که عذری نداشته باشد بطلب برای او عذری را

(کلمه شتا دو چشم)

تَبَّ اَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ اَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ
اَصْلَحَ اَمْرَ الْاٰخِرَةِ اَصْلَحَ اللَّهُ لَهُ اَمْرَهُ نَبَاَهُ وَمَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ
وَاحِظٌ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ کسی که بصلاح آورد آنچه میان اوست
و میان حق تعالی به تقوی و پرهیزکاری بصلاح آورد خداوند آنچه میان اوست و میان
مردم از معاشرت و زندگانی زیرا که تقوی اصلاح کند قوه شهویه و غضبیه را که

۱- قال (ع) ما استخضره کریم قط . قال تعالی وصف یزید بن عوف بعضه داعض من بعض

که فساد ایشان مبدء فساد است میان خلقان و کسیکه باصلاح آورد و امر آخرت
و عقبای خود را باصلاح آورد و هتعالی امر و نیای او را و هر که باشد مراور از قبل نفس
خودش پند دهنده و واعظی باشد بر او از خدا و جهان و محافظی که خلاصی و بد او را
از عذاب اخروی . (کلمه شستاد و ششم)

مَنْ اطَاعَ التَّوَانِي حَتَّى يَحْتَقِقَ وَمَنْ اطَاعَ الْوَأَشْيَ حَتَّى يَصْنَعَ الصِّدْقَ
کسی که اطاعت کند کسالت و سستی کردن در امور را ضایع سازد حق
باینکه باید اداء آن کند و کسی که اطاعت کند سخن چین را یعنی کلام
او را قبول کند ضایع گرداند و دوست با دشوق خود را پس بر هر عاقلی لازم
است که بر سخن سخن چین و قبی نهی چه تمام فاسق است و خبر فاسق مرود
بیکه او را نهی کند و از ایجت او را دشمن داشته باشد و بدترین انواع غامی است

کسی گفت با عارفی در صفا	ندانی فلانت چه گفت از صفا
بگفت خوش ای برادر زلفت	ندانسته بهتر که دشمن چه گفت
کسانیکه پیام دشمن برند	ز دشمن بهانا که دشمن ترند
از آن چشمتن تا توانی گریز	که مرفقه خفته را گفت خیز
زمان کرد شخصی بغیبت دراز	بدو گفت دانسته اسر فراز
که یاد کسان پیش من بدکن	مرا بد گمان در حق خود دکن
رفیقی که غایب شد ای نیکام	دو چیز است از او بر رویا حرام
یکی آنکه مالش بیاطل خورند	و اگر آنکه نامش بر زبانی برند

هر آنجو برد نام مردم بشار
نوخیر خود از وی توقع مدار
که اندر تقای تو گوید هسسان
که پیش تو گفت از پس دیگران
کسی پیش من در جهان عاقبت
که مشغول خود و در جهان غافلست

کلیله و دمنه
کسی که یاکند دوری سفر خود را استعداد و تهیه آن راه دور خود را بنید پس کسی که
دوری طریق آخرت باشد البته آماده میماند و سازد و برک آن سفر بزرگان را که
تقوی و عمل صالح باشد پس اشخاصی که در تهیه نوشته و زاد آخرت تمیز و تفهیم
آنهاست از آن سراسری.

جهان ای همه ملک جای نیست
ز دنیا و فاداری امید نیست
نشستی بجای دیگر کس بسی
نشاند بجای تو دیگر کسی
منه دل بر این ساخورد و مکا
که گفند نباید بر او کرد کار

پس این عزیز من سختی بهوش بیا و نظر کن بهین چگونه رفقای تو رفتند و در سبزه قبر خفته
تو هم باید مسافت کنی و همان طریق را بجای پس در تهیه کار خود باش و تفهیم
گذران و خود را خطاب کن و بگو

خاک من و تست که باد شمال
میردش سوی میمن و شمال
مالک فی الخیة مستقیماً
قد نهض القوم و شدوا الرجال
عمر بافوس برفت آنچه رفت
دیگرش از دست مده بر حال
قد و المکات یا ذا الهیة
افح من بیأ زاد المکال

بسکه در آغوش سجد بگذرد بر من و تو روز و شب و ماه و سال
 لا اتمک تقتر بمصموره یعقبا المدم اوالاتال
 ایکه درونت مجله تیسره شد ترسمت آمینه بخرد صفال
 نالک تعصی و منادی القبول من قبل الحق بنیاد تعال
 زنده دلا مرده ندانی که کیست آنکه ندارد پند اشتغال
 وَرَوَى أَنَّ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَانَ يَنَادِي فِي كُلِّ لَيْلَةٍ حِينَ يَأْخُذُ النَّاسُ
 مَضَاجِعَهُمْ لِلنَّامِ بِصَوْتٍ يَتَمَعُهُ كَافَّةً أَهْلُ الْمَسْجِدِ وَمَنْ جَاوَزَهُ مِنَ
 النَّاسِ تَرَوُّدُ وَارْحَمَهُ اللَّهُ فَقَدْ نُوذِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ وَأَفَلَا الْغُرَّةَ
 عَلَى الدُّنْيَا وَأَنْقَلِبُوا بِصَالِحٍ مَا يَخْضَرُكُمْ مِنَ الزَّادِ فَإِنْ أَمَامَكُمْ
 عَقَبَةٌ كَوْدًا وَمَنَازِلَ مَهْوَلَةٍ لَا بَدَّ مِنْ الْمَرْهَا وَأَلَوْ قُوفَ عَلَيْهَا
 یعنی روایت شده که امیرالمؤمنین علیه السلام ندای کرد در هر شب هنگامی که مردم
 بهجت خواب بخوابگاه خویش می رفتند بصدائی که می شنیدند آنرا همه اهل مسجد
 یعنی مسجد کوفه در مردمی که در همسایگی مسجد بودند می شنیدند و زاد و توشه بردارید خدا
 رحمت کند شما را این تحقیق که منادی رحلت و کوچ در میان شما نکرده و کم بکنید
 اقامت بردینار او برگزیده بسوی آخرت با آنچه که نگن شود شمار از توشه صابح
 و نگوئید بدر سینه که در پیش راه شما گردن و گنل سخت و منزلهای جولناست که نیست
 چاره از گذشتن اینها و توقف بر آنها. کلام هشتم و دوم ششم
 مَنْ تَرَكَ قَوْلَ لَا أَدْرِي أُصِيبَتْ مَقَاتِلُهُ

کسی که ترک کند گفتار نمیدانم را و ندانسته جواب گوید سبب هلاکت دنیا و عقبا
خود شود پس عاقل و نادان آن کس است که چیز را که نمیداند بگوید نمیدانم تا سبب
هلاک خود و گمراهی دیگران نشود بلکه چیز را که نمیداند بپرسد تا یاد گیرد و چنانچه گفته اند

اوری نصف العلم گویند غزالی را پرسیدند که چگونه رسیدی بدقیق در علوم

گفت برای آنکه هر چند انستم از پرسیدن آن ننگ نداشتم

دید عاقبت آنکه بود موافق عقل که نبض را بطبیعت شناسی

پرس آنچه ندانی که دل پرسیدن دلیل راه تو باشد نه عز و دانی

کلمه شستا و نهم مَن جَرَى فِي عَيْنِ أَمَلِهِ عَشْرَ بَاجِلِهِ

کسی که بدست گرفته بجام آرزو را و سیر می کند در عین آن ناگاه بسیر در آید در اصل

آرزو. حاصل آنکه آدمی غافل از کار مرگ مشغول با مال و آرزوهای بسیار در آرزو

مغفول بجمع کردن دنیا است که یک دفعه مرگ او را میرسد و بادل رحمت از دنیا

برود پس شایسته است که آدمی مرگ را فراموش نکند و پیوسته نصب العین او باشد

در نگرانی که می کند نماز متوجه کند خصوص اگر سن او به چهل رسیده باشد که زراعتی

نماند که وقت حصادش رسیده باشد چه ایام لذت و کامرانی گذشت در روزگار نشأ

شادمانی بسر آمد و هر روز عضوی از او کوچ میکند و بیچاره از آن غافل و پای بند

لذتگرایی یا طلست.

چو دوران عمر از چهل در گذشت مزن دست پاکبت از سر گذشت

چو شبیت در آمد بر وی شباب شبت روز شد دیده بر کن ز خواب

چو باد صبا بر گلستان وزد ، چمیدن درخت جوان را سزد
 نرسید تو را با جوانان چسبید ، که بر عارضت صبح پری و سید
 در ریگا که فصل جوانی گذشت ، بهو و لعب زندگانی گذشت
 در ریغا چنان رخسپر و ز زمان ، که بگذشت بر ما چه برق بیان
 در ریگا که مشغول باطل شدیم ، ز حق دور ما ندیم و عاقل شدیم
 چه خوش گفست با کوکب آموزگار ، که کاری نکردی و شد روزگار
 ز سودا که این نوشتم و این خورم ، نیز خستم تا غم دین خورم
 در ریگا که بگذشت عمر عسریز ، بخواهد گذشت این دم چند نیز
 اگر در سرای سعادت کس است ، ز گفته آرسدیش هرانی بس است

پس ایجان برادر کنی بقبرستان برو و بر خاک ، دوستان گذری کن و بر لوح غرارت
 نظری افکن و عبرت یگیر و فکر کن ، که در زیر قدمت بفاصله کی چه خبر و چه داستا
 ز دم تیشه بکیر و ز بر تل خاک ، بجوش آدم ناله درد ناک
 که ز نهار اگر مردی آهسته تر ، که چشم و بنا گوش و رویت و سر
 جهاندار بودم من اندر جهان ، شدستم برابر بخاک این جهان

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَغْفَلُ النَّاسُ مَنْ لَمْ يَتَعِظْ بِتَغْيِيرِ الدُّنْيَا مِنْ جَلَالِ اللَّهِ
 یعنی حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که غافلترین مردم آن کسی است که پش
 نسگیرد از تغیر دنیا از عالی بجمالی دیگر . (کلمه نو دوم)
 مَنْ كُنْ بِمِثْرَةٍ كَأَنَّهَا خَيْبَةٌ بَيِّنَةٌ

پنهان کرد و تر خود را ز غیر خود اختیار افشا و گمان ترش بدست خودش است
بجای آنکه اگر افشا کند که دیگر ممکن از گمان آن نیست پس ای عزیز من رازیکه نهان
خواهی با کسی در میان من اگر چه دوست مخلص باشد که راز آن دوست را دوستان



بسیار است و همچنین سلسله
فلا تقش سرك الا اليك فان لكل نصيح نصيحا
و اما اين گفته اند كل سِر جاوز الاثنَين شاع هر چه از میان دو لب خارج
شد شایع شد

که آرام خواهی در این آب گل مگو تا توانی بکس راز دل
و نیز این کلمه شریفه است که دیگر آن حضرت علیه السلام

الكَلَامُ فِي وَثَاقِكَ مَا لَمْ تَكَلِّمْ بِهِ فَإِذَا تَكَلَّمْتَ بِبَصَرَتِ فِي وَثَاقِهِ
فَأَخْرَجَ لِسَانَكَ كَمَا أَخْرَجَ ذَهَبَكَ وَوَرَقَكَ فَهِيَ كَلِمَةٌ سَلَبَتْ نَفْسَهُ
وَجَلَبَتْ نَفْسَهُ یعنی کلام در بند است و او ای که تکلم کرده بآن پس هرگاه
که تکلم نمودی بآن تو در بند آن میروی پس بچینه بزبان خود را همچنانکه بچینه مینوی
طلو و نقره خود را پس بسایک کلمه که ربود تعمیر او پیدا آورد و عقوبتی را (شعر)

سخن تا نگوئی بر او دست هست چه گفته شود یابد او بر تو دست
تو پیدا کن راز دل با کسی که او خود بگوید بر هر کسی
جواهر بچینه داران سپار ولی راز با خویشتن پاس دار

کلمه نو و کیم مَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ ثَوْبَهُ لَمْ يَبْرَأِ النَّاسَ غَيْبَهُ

هر که پوشاند باو حیا جامه خود را نبیستند مردان عیب او را و آنکه حیا القباض
نفس است از قبایح و اختصاص انسانست و آن خلقی است مرکب از عین و
و فضیلت بسیار برای او وارد شده و او را لباس اسلام و قرین ایمان گرفته اند و
فرموده اند که ایمان ندارد کسی که حیا ندارد


وَفِي الْحَدِيثِ كَثِيرٌ مِنْ أَمْثَالِ الْأَنْبِيَاءِ الْأَقُولِ النَّاسِ إِذْ الْوَسْخِ
فَاضْغَعُ مَا شِئْتَ يَعْنِي در حدیث است که باقی مانده از شمای خمیران که قول
مردم یعنی قولی که در میان مردم است که میگویند هرگاه حیا نیکویی پس سجا آورد آنچه
بخواهی یعنی حیا نیکدازد که صاحبش مرکب هر عمل نیکو می شود بخلاف آنکه حیا
نداشته باشد. و بدانکه اگر حیا از روی عقل باشد مدحست و اگر از روی حس
مذمومست مثل حیا کردن از آموختن مسائل علمیه و از اتیان بعد از دست شریعت
که جمال از رفیع شمرند مثل سرمه کشیدن و تحت الحکم افکندن و لعین کردن و غیره
بعد از انصراف مردم از سر قبر و حمل کردن شخص شریف سر بریت را بر دوش چنانچه
علامه بحر العلوم رحمه الله فرماید

لَا يَأْبَى مِنْ ذَلِكَ أَهْلُ الشَّرَفِ فَلَيْسَ أَمْرُ اللَّهِ بِالْمُسْتَنْكَفِ
(کلمه نود و دوم)

مِنْ كَثَارَاتِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ إِيغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ وَالْتِفَاتُ إِلَى الْمَكْرُوبِ
از کفار بای گنامان بزرگ فریاد سییاره مظلوم و غم و اندوه از اندوه و گنج
است پس ای برادر جهان پیوسته اهتمام کن در اغاثه مظلومان و قضای حاجت مجاهدان

در سعی کردن در بر آوردن تمات مسلمانان قال رسول الله صلى الله عليه وآله
 مَنْ أَحْبَبَ لَا يَحْتَمِ بِأَهْلِ الْمَسْلَمِينَ فَلَيْسَ مِنَ الْإِسْلَامِ مِنْ شَيْءٍ وَمَنْ شَهِدَ
 رَجُلًا ينادي يا مُسْلِمِينَ فَلَمْ يَجِبْهُ فَلَيْسَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ یعنی کسی که
 کند در حالی که غم خواری با مسلمانان نداشته باشد از مسلمانی بخیر نیست و کسی که
 آگاه شود بر مردی که استغاثه میکند که ای مسلمانان پس اجابت او بخند و بفریاد او نرسد
 از مسلمانان نخواهد بود و بدان نیز که افضل قربات سعی در تمات ذوی الحجابات
 و سرور کردن دل مؤمنانست.

بدست آوردن دنیا هنر نیست کسیر اگر توانی دل بدست آر
 قال أمير المؤمنين عليه السلام لِكُمَيْلِ بْنِ زِيَادٍ رَهْ يَأْكُمِلُ مِنْهُ أَهْلَكَ
 أَنْ يَرَوْهُ جَوَافِي كَسْبِ الْكَارِمِ وَبَدَّ جَوَافِي حَاجَةٍ مَنْ هُوَ نَاقِرٌ
 طریقت بخیر نهد دست غفلت نیست بتبذیر و ستجاده و دلق نیست
 ره بخیر دان آراوه کسیر چه استاده دست افتاده کسیر
 کسی نیک بید بهر دوسری که نیکی رساند بخلق خدای
 خدا را بر آن بنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است

کلمه نود و سوم  مَنْ لَانَ عَوْدُهُ كَفَّتْ أَعْصَانُهُ
 کسی که نرم باشد چوب درخت او پر برک باشد شاخه های او یعنی کسی که نرم باشد
 طبیعت او خوش خلق و تلقین القول باشد همه کس با او الفت و محبت گیرد پس محبت
 را عوامان او بسیار شود

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِظَ الْقَلْبُ لَا نَفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ

و سبب نرمی چوب درخت تازگی و پیرایی او است و شاو آب بودن و درخت سبب فرجه‌ی شاخه و پیر برک شدن او است بخلاف آنکه می‌بست بر او غلبه کند که برکش کم می‌شود و اگر برگی باقی‌مانده باشد سست است همچو یک بانده که از او بریزد و شاخه‌ها محضول شود انسان نیز چنین است هر کس که می‌بست سودا بر او غلبه کرده لاغر و نحیف و کم دوست می‌باشد بخلاف مظلومی و بلغمی و بی‌مغنی کلامه علیه السلام قوله

مَنْ لَانَتْ كَلِمَتُهُ وَجَبَتْ مَحَبَّتُهُ وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلُوبُ الرِّجَالِ حَقَائِدُ مَنْ نَالَهَا أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ وَقَوْلُهُ أَيْضًا مَنْ لَانَ اسْتِمَالٌ وَقَدْ نَسَا نَفَرًا وَمَا اسْتَعِيدَ الْحَزَنُ مِثْلَ الْإِحْسَانِ
معنی فقره اول هر که نرم شد کلمه او واجب است محبت او معنی فقره دوم دل‌های مردم وحشی است پس کسی که خو گرفت و دوستی کرد با آن روی می‌کند بر آن معنی فقره سوم هر که نرم شد میل دارد و مرد را بسوی خود و کسی سخت دل شد نفرت دارد و مرد را از خود دور می‌دارد
چیز نبوده نمیکند از او ابر مثل احسان با او پس ای عزیز با دوست و دشمن را با احسان پیش گیر که دوستان را مهر و محبت بپذیرد و دشمنان را عداوت شود
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنْ كُنْتُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَسَعَوْهُمْ بِأَعْيُنِكُمْ
یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله با خویشان خود از آل عبدالمطلب فرمود که شما توه

نمیدهد مردم را با اموال خود پس تو سود دهی ایشان را با اخلاق خود
 وَقَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ النَّبَاشَةُ حِبَالُهُ الْمَوَدَّةُ یعنی امیر المؤمنین (ع)
 فرمود خوشتر دینی دادم مودت است

از این نامور تر محصله مجوی که خوانند خلقت پسندیده خوی
 بد و زنج برد مرد را خوی رشت که اخلاق نیک آید است انوثت
 رَوَى الْحَسَنُ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ أَنَّ أَحْسَنَ الْخُسْنِ الْخُلُقُ الْحَسَنُ
 یعنی روایت کرده حسن بن عرفه از حسن بصری از امام حسن مجتبی علیه السلام
 که بهترین حسن خلق نیکو است . کلمه نود و چهارم

مَنْ لَمْ يُنْجِ الصَّبْرَ أَهْلَكَهُ الْجَزَعُ (۱) کسیر که نجات ندهد صبر و شکیبایی
 بپلاک خواهد کرد او را جزع و بیابایی مراد از بپلاکت یا بپلاک دنیوی است یا جزع
 یا مردوزیر که جزع سبب از برای برسد است

وفي الحديث أَنِجَزَعُ عِنْدَ الْبَلَاءِ تَمَامُ الْيُخْتِ وَ در حدیث است که بلی
 بانی نزد بلا تمام محنت است . بدانکه آیات و اخبار بسیار در فضیلت صبر وارد
 شده و در احادیث است که نسبت صبر بایمان نسبت سراسر است بچند قسم
 روایت است که مؤمنی که مبتلا شود ببلایی و صبر کند از برای او است اجر
 ثَلاثٌ (۲) و قَالَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الصَّبْرُ وَ انْتِظَارُ الْفَرَجِ یعنی حضرت
 امیر المؤمنین (ع) فرمود که افضل عبادت صبر و سکوت و انتظار فرج است .

قَالَ عَزَّ وَجَلَّ فِي تَصْفِيَةِ مَدْلِكٍ احْسِنْ مِنْ مَبْرُكٍ وَ صَبْرُكَ فِي تَصْفِيَةِ احْسِنْ مِنْ جَزَعِكَ .

(کلمه نو در و پنج)

مَنْ وَضَعَ نَفْسَهُ مَوَاضِعَ التَّمَتُّةِ فَلَا يَلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ
 کسی که بگذارد نفس خود را در جایهای تهمت یعنی برود در آن مواضع و نشیند
 در آنجا تا پس باید ملامت و سرزنش نکند کسی را که بچنان بد باو برود و انانیا
 گفته اند هر که با بدان نشیند اگر چه طبیعت ایشان در او اثر نکند لکن بطریق
 ایشان مستقم گردد و اگر تجربات رود از برای نماز گزاردن منسوب شود به خمر
 خوردن قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ اتَّقُوا مَوَاضِعَ التَّمَتُّةِ ابن ابی احمد بد
 نقل کرده که وقتی آن حضرت بایکے از زوجات خود بر رویکی از دروازه های
 مدینه ایستاده بود یکی از صحابه از آنجا بگذشت آن جناب را بان زن آنجا
 دید سلام کرد و بگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله او را ندان کرد و فرمود
 فلان این زن فلان زوجه من است عرض کرد یا رسول الله مگر در شما هم
 چنان می رود که این فرمایش نمودید فرمود

إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنْ بَيْنِ آدَمَ حَجْرِي الدِّمِّ بَمَا نَشِيطَانُ مَكِيدٌ
 در بدن بنی آدم مانند گشتن خون .

کلمه نو در و ششم النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا

مردمان دشمنان چیزیند که جاهلند بآن و سببش آنست که جاهل خوف
 دارد که در محاسنیکه بآن عالمست مباد او را توجیح و تفریع بجهلش کنند یا
 آنکه چون اهل علم خوض می کنند در چیزی که او جاهل بآن است از این

بخت حقیر می شود و در دیدگان و اذیت می باشد برای او و این اذیت
از ناحیه علم باور سیده لاجرم با آن علم دشمنست و فی معنی قوله (ع)
و اجماع سلون لاهل العلم اعداء یعنی نادانان مرا اهل علم را دشمنانند
(کلمه نود و هفتم)

تَوَدُّ عَلَى يَقِينٍ تَجِبُ مِنْ صَلَوةٍ فِي سَلَكِ خواب شخصی که بر یقین باشد
بهر است از نماز گزاردن در حال شک . اینکه را وقتی فرمود که شنید
یکی از خارجیان نماز شب میخواند و قرأت قرآن میکرد گویند که به
آواز حزین آن خارجی این آیه را میخواند می گویند اَمِنْ هُوَ قَابِئُ
النَّارِ اللَّيْلِ الایه کمیل بن زیاد رحمه الله در خدمت آن حضرت ایستاد
از خواندن قرآن او آهی کشید حضرت سبب آه از او پرسید عرض
کرد از صوت حزین این قاری و کاشش من مونی بودم در بدن او
تا همیشه این کلام حزین را از او می شنیدم فرمود آه کشش و این آرزو
مهر پس از چندی که واقعه نهروان روی داد آن مرد خارجی بجنگ آن
حضرت شد و کشته شد آن وقت آن جناب کمیل را طلبید فرمود
این مقتول همان قاریست که آرزو میکردی هنوز آن آرزو را نداری من
کرد استغفر الله من کل خطاء یجری علی اللسان و من کلامه (ع)
کَمْ مِنْ جَانِمٍ لَبَسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ اِلَّا الْجُوعُ وَالْعَطَشُ وَ كَمْ مِنْ قَاسِمٍ
لَبَسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ اِلَّا السَّهَرُ وَالْعَنَاءُ يَا حَبْدَانُ نَوْمُ الْاَكْيَاسِ فِطْرُهُمْ

یعنی چه ب روزه داری که نیست از برای او بهره از روزه اش
جز کسب تشنگی و چه بسیار شب زنده داری که نیست از برای او از
برخاستن در شب جز بیداری و پنج ای خوشا خواب زیرکان در امر
آخرت و افطار ایشان .

(کلمه نو و هشتم)

وَاللّٰهُ لَدُنَّيَاكُمْ هٰذِهِ اَهْوَنُ فِي عَيْشِي مِنْ عِرَاقٍ خَيْرٍ فِي بَدَنِ الْجَذْوَمِ
بخدا سوگند که این دنیای شما خوار تر است در دیدگان من از استخوان
بی گوشت خوک که باشد در دست صاحب جذام و این نهایت تحقیر
است از دنیا چه استخوان از هر چیزی قدری خوار تر است مخصوص اگر او
خوک باشد مخصوص در دست مجذوم باشد که در اینحال هیچ چیز از این
پلید تر نیست و کسی تامل کند در سیره آن حضرت در حالی که خانه نشین و
مغلوب از حش بود و در حالی که خلافت و ولایت بانجناب رسید
یقین می کند که دنیا در نظر آن حضرت همین حال بلکه خوار تر از این
بود صلوات الله علیه بآی انْتِ وَاُمْتِ یا ابا احسن یا آیه الله العظمی یا -
امیر المؤمنین اگر این مقام گنجایش میداشت برخی از زبد آن
وجود مقدس اشاره میکردم لکن اقول

متی احتاج الیه دلی

تَحَاكَيْتَ عَنْ رِيحِ فَاُلَمَّخِ خَاطِبِ بَعْدَ حَكْمِ النَّاسِ أَقْصَرُ قَاصِرِ

اِطَافَ قَوْمٍ عَلَى الشَّجَرِ وَاصْفَا
 وَانْزَعُوا لِقَوْمِ نَسْكَتِ عِبَادَةٍ
 (گلرود نهم)

یا بن آدم کن وصی نفسک و اعجل فی مالک ما تؤخر ان یعمل فیہ
 من بعدک ای فرزند آدم خودت وصی خودت باش و عمل کن
 در مال خود آنچه که اجتناب نمیکنی که عمل کنی در آن مال از پس تو پس
 ای عزیز من

خورد و پوش و بنفشه ای بخت سار	بخت می چه داری ز بهر کسان
ز رفعت اکنون بده کاین است	که بعد از تو بیرون نهان است
تو با خود میر تو شمع خوشترین	که شفقت نماید ز زنده و زان
غم خویش و زندگی خور که خویشا	پرده پیرداز و از هر صفت شیر
بخوار گی چون مرگشت من	سخار و کسی در جهان پشت من

نایان گفته اند که دو کسی مرفند و حضرت بر دند یکی آنکه داشت و
 ناز و دیگری آنکه دانست و نکرد

بنیاد کسی در جهان کو بماند	مگر آن کز او نام نیکو بماند
غیر آنکه ماند پس از وی بجا	پس و بر که و خوان و حاکم را
بزرگی کز او نام نیکو نماند	توان گفت با اهل دل کو نماند

(گلرود نهم)

بَابُنْ اَدَمَ مَا كَسَبَتْ قُوَّةَكَ فَاَنْتَ فِيهِ خَازِنٌ
 لِقَبْرِكَ ای پسر آدم آنچه انداختی از دهم و دینار زیاده از قوت
 خود پس تو خزینه داری برای غیر خودت از حادث یا وارث و
 از اینجاست که شاعر گفته

مَالِي اَرَاكَ اَلَّذِي تَجْمَعُ دَابُّهُ اَلْعُلَّ عَرِيكَ اَلَا اَبَاكَ تَجْمَعُ
 تو را ایقدر تا منافی بس است چو رفتی جهان جای بگرست
 پس از برون و گرد کردن چو بخور پیش از آن کت خور و گرم گو
 از این به نصیحت گوید کست اگر عاقلی یک اشارت بست

تمام شد صد کلام شریفه در ماه صفر سنه یک هزار و سیصد و سی و یک در
 ایام شهادت سبط اکبر پیغمبر خدا حضرت امام حسن مجتبی علیه
 السلام و چون در این ایام این رساله تمام شد مناسب دیدم
 که ختم کنم آن را بذکر موعظه آن حضرت که مناسبت با مقام دارد
 نیز جناب بن ابی امیه روایت کرده است که در مرض امام
 حسن علیه السلام بخدمت آن حضرت رفتم دیدم در پیش رو
 آن جناب طشتی گذاشته بودند و پاره پاره جگر مبارکش در انطشت
 میریخت گفتم ای مولای من چرا خود را معاصج نمیکنی فرمود ای بنده
 خدا مرگ را بچیز معاصج میتوان کرد گفتم آتش و آنا الیه راجعون پس
 بجانب من طفت شد و فرمود که خبر داد ما را رسوخ خدا ص که بعد از او

و د ازده خلیفه و امام خواهند بود که یازده کس ایشان از فرزندان علی
علیه السلام و فاطمه باشند و همه ایشان بتبع یا بزرهر شهید شوند پس
طاقت را از نزد آن جناب برداشتند آنجناب گریست من عرض
کردم یا بن رسول الله مرا سوخته کن

قَالَ نِعْمَ اسْتَمِدَّ لِسَفِيكَ وَحَصِّلْ زَادَكَ قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِكَ

فرمود که میت ای سفر آخرت باش و توشه آن سفر را پیش از رسیدن
اجل تحصیل نما و بدانکه تو طلب دنیا می کنی و مرگ تو را طلب می
کند و بار کن ازده روزی را که هفت روز نیامده است بر روزی
که در آن هستی و بدانکه هر چه از مال تحصیل نمائی زیاده از قوت
خود در آن بهره نخواهی داشت و خزینه دار دیگران خواهی بود و بدانکه
در حلال دنیا حسابست و در حرام دنیا عقاب و مرکب شهادت آن
شدن موجب عقابست پس دنیا را در نزد خود بترکه مرداری دان
از آن بگیر مگر بقدر آنچه تو را کافی باشد که اگر حلال باشد نزد
درزیده باشی و اگر حرام باشد وزری و گناهی نداشته باشی و
از این نوع مرعظه فرمود تا آنکه نفس مقدسش منقطع شد و در
مبارکش زرد گردید پس حضرت امام حسین علیه السلام با اسود
ابن ابی الاسود از در درآمد برادر بزرگوار را در بر گرفت و سر مبارکش
را بامیان دو دیدگانش پیوست و نزد او نشست و راز بسیار

با یکدیگر گفتند و امام حسن علیه السلام امام حسین را دینی خود گردانید
 و اسرار و وایع امامت را بوی سپرد و روز خیمه آخر صفر سال
 پنجاهم هجری بسن چهل و هفت وفات یافت و در بقیع مدفون شد
 و تاریخ ۲۴ ذیحجه احرام سال ۱۲۶۷ هجری قمری درین سال

پایان یافت بعون الله



چون این کتاب شریف مورد پسند و استقبال عموم قرار گرفت الحق بهم
 کتابت نفیس لذا اینجانب را لحاظ خدمت برادران دینی خود در صد
 برآدم این کتاب را بطوریکه مشهود است کلمات مولای متقیان را با خط
 نسخ و شرح آن را نستعلیق و با دقت کامل در تصحیح آن نوشته و با کاغذ
 اعلی و مرغوب چاپ و در و شترس همگی قرار دهم تا بدینوسیله اینجانب
 از دعای خیر فراموش نفرماید. اقل اسحاق سید محمود کتبی

گزار ساز ای صبیح القنیان تهران

ع ۳۹۴ نیشنل

Fi

07565

DUE DATE

574

8039E 195328

RU 2340

163/10

NO.	DATE	NO.
-----	------	-----